

فهرست

پیشگفتار	5
دیدگاه های شیعه در مسائل مربوط به تقریب	7
1 - بیدایش شیعه	11
2 - عصمت پیشوایان	19
3 - مصونیت قرآن از تحریف	23
4 - تهمت تکفیر صحابه	36
5 - اقامه دو نماز در یک وقت	51
6 - سجده بر تربت	56
توسعه در سجده گاه	60
عناصر مؤثر در تقریب مسلمانان	63
عناصر وحدت	63
1 - یکتاپرستی و یکتاگرایی	66
2 - یگانگی شریعت و آیین	70
3 - وحدت رهبری	75
4 - وحدت هدف	75
موانع تقریب	80
1 - اختلافات کلامی و فقهی	80
2 - اختلافات قومی	87
3 - ناآگاهی از عقاید همدیگر	89

صفحه

۱

پیشگفتار

در محفل انس، که روح واقع گرایی و پیراستگی از تعصّب بر آن سایه افکنده، یاران می توانند اندیشه های خود را به روشنی عرضه کنند و در معرض نقد علمی قرار دهند تا سره از ناسره بازشناسی شود و سیمای حقیقت، خود را از لابلای پرده های ابهام نشان دهد.

عالمان بزرگی چون شیخ شریعت اصفهانی(رحمه الله 1266(1)(- ۱۳۳۹) و حضرت امام خمینی(قدس سره 1320(2)(- ۱۴۰۹) معتقدند که گفتگوهای علمی و پرخاشگری های واقع گرایانه دانشمندان اسلامی، بقای اسلام را بیمه کرده و به آن مصونیت بخشیده است و اگر علمای اسلام نیز بسان پدران روحانی، هر نوع باب نقد علمی و گفتگوی

1- در آغاز کتاب «ابانة المختار».

2- در درسهایی سال ۱۳۳۴.

صفحه

۶

واقع بینانه را ممنوع ساخته بودند، آیین اسلام با آیین مسیح سرنوشت یکسانی داشت، نه از اصول بنیادین آن خبری بود و نه از فروع رفتاری اش.

سخن گفتن بی محابا و نقدهای دلسوزانه می تواند به حرکت علمی و فکری هر رشته ای کمال بخشد و آن را پیش ببرد.

این رساله کوچک پیاده شده نوار دو سخنرانی است که در جلسات آموزشی توجیهی روحانیان و معین های کاروان های حج ایراد گردیده، غبار ابهام را از برخی از اصول عقیدتی برطرف نموده، به مشترکات میان مذاهب ارج نهاده و ویژگی های عقیدتی شیعه را با برهان و دلیل روشن ساخته است.

امید است این نوع همایش ها، گامی در طریق وحدت اسلامی و تمسک به «حبل الله المتین» باشد.

صفحه

۷

دیدگاه های شیعه در مسائل مربوط به تقریب

{وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ فُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ(1)}.

برای من مایه خوشبختی است که در این مجمع بزرگ علمی و روحانی سخن بگویم. موضوع سخن از آیه معلوم و روشن شد که درباره «تقریب مسلمانان و طوایف اسلامی» است؛ موضوعی که مصلحان بزرگ، در قرن گذشته، درباره آن گام هایی برداشته و تلاش هایی کرده اند.

1- آل عمران : ۱۰۳

صفحه

۸

یکی از راه های دست یابی به تقریب، آگاهی مسلمانان از عقاید یکدیگر است؛ زیرا مسلمانان در بسیاری از اصول، وحدت نظریه دارند و در بخشی از مسائل - که بیشتر کلامی و فقهی است - دارای نقطه نظرهای مختلفی هستند.

اگر طوایف اسلامی، از وجود مشترکات - که مایه وحدت آنها است - آگاه شوند، گام هایشان به سوی تقریب استوارتر شده و کم کم به وحدت نایل می شوند و به این نتیجه می رسند که مسائل اختلافی، مربوط به جوهر اسلام نیست، بلکه از مسائل درجه دوم یا سوم است. بدیهی است که اگر به این حد از آگاهی برسند، همگان در صف واحدی قرار می گیرند و از منافع یکدیگر دفاع می کنند. و نیز روشن است که تا همدیگر را نشناسند، نه تنها توحید کلمه تحقق نمی پذیرد، که حتی تقریب هم جامه عمل نمی پوشد.

دشمنان قسم خورده اسلام همواره چنین وانمود کرده اند که قرآن شیعه، غیر از قرآن سنی است و حدیث هر یک غیر از حدیث دیگری است! اگر این برچسب های باطل بر طرف شود، آرزوی بزرگ مصلحان، که همان تقریب است، محقق می شود.

صفحه

۹

مایه مسرت است که عالمان شیعه، به خوبی از عقاید اهل سنت آگاه بوده اند و کتابخانه های آنان پر از کتاب های اهل سنت است. و علمای ما، هم از مکتب های کلامی اهل سنت آگاهی کامل دارند و هم از مذاهب فقهی آنها. تا آنجا که این دو علم، در حوزه های شیعه به صورت مقارن تدریس می شود.

حتی بسیاری می دانند که خود من مسائل فقهی را، بدون مراجعه به خلاف شیخ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰) و مغنی ابن قدامه (ت ۶۲۰) مطرح نمی کنم و تا از نظریات و آرای آنها آگاه نگردم، در مسأله تصمیم نمی گیرم.

در مورد مسائل کلامی نیز همین روش را ادامه داده و کتابی با نام «بحوث فی الملل والنحل» در هشت جلد منتشر کرده ام که در آن، عقاید فرقه های اسلامی را از منابع دست اول آنها استخراج نموده و از این طریق، به تقریب یاری داده و مشترکات فرق اسلامی را با ویژگی های آنان بیان کرده ام.

در گذشته، رابطه علمی میان دو گروه، بسیار محکم و استوار بود. در بغداد گروه بسیاری از طوایف اسلامی پای منبر شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳)، سید مرتضی (۳۵۵ - ۴۳۶) و شیخ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰) گرد می آمدند و

صفحه

۱۰

به تضارب آرا و تبادل اندیشه می پرداختند ولی در این پنج قرن اخیر، این رابطه ضعیف تر و آگاهی از عقاید شیعه کم رنگ تر شده است.

در سال ۱۳۱۹ هـ. ق. که سفری به کشور اردن هاشمی داشتم، در دانشگاه های مختلف آن کشور درباره تقریب و معرفی مواضع مشترک شیعه و سنی به سخنرانی پرداختم. وقتی از کتابخانه بزرگ و با اهمیت یکی از دانشگاه ها دیدن می کردم، در مقابل رایانه (کامپیوتر) که نام کتاب های کتابخانه در آن ثبت شده بود قرار گرفتم و از مسوولان آن خواستم که اسامی برخی از کتب شیعه را بیاورند، لیکن پاسخ همه آنان منفی بود و تعداد کتب شیعه بسیار ناچیز می نمود، در حالی که کتاب های خارجی، به زبان های بیگانه، فراوان به چشم می خورد! یکی از اساتید آنجا پرسید: در مؤسسه شما چه مقدار از کتب اهل سنت موجود است؟

گفتم: در تمام موضوعات اسلامی، از مصادر و منابع اهل سنت، کتاب های فراوان داریم که می توانم نام مقدار زیادی از کتب اهل سنت را درباره تاریخ، تفسیر، حدیث و غیره برای شما نام ببرم.

خلاصه، دانشمندان شیعه از عقاید فرق دیگر آگاهی

صفحه

۱۱

کامل دارند و پیوسته بر مشترکات تکیه می کنند و بر تقریب فرامی خوانند، ولی در مقابل، شناخت دیگران از عقاید شیعه بسیار ناچیز است و پیوسته بر ویژگی ها و مختصات آنان تکیه می کنند و نامی از مشترکات نمی برند. حتی از دلایل عقلی و نقلی ویژگی ها کم بهره اند.

اکنون که سخن به این جا رسید، جا دارد به توضیح برخی از مسائل مربوط به شیعه، که بسیار مطرح می شود، بپردازیم: زیرا مشترکات میان دو گروه، در برخی سخنرانی ها و نوشته ها شرح داده شده و ما اینک

به توضیح برخی از خصایص و ویژگی های شیعه امامیه می پردازیم و برادران دینی را به توجّه عمیق فرامی خوانیم:

1- پیدایش شیعه

از مفهوم «پیدایش شیعه» چنین برمی آید که اسلام برای خود پیدایشی دارد و شیعه نیز پیدایشی دیگر. اگر مقصود از این واژه این است، ما آن را منکریم و هرگز برای اسلام و تشیع، تعدّد و دوئیّت قائل نیستیم تا برای هر یک، مبدأ و آغازی معین کنیم.

تشیع، جز «پذیرش اسلام با اعتقاد به ولایت بلافصل امیرمؤمنان (علی) علیه السلام» (چیز دیگری نیست. اگر ولایت آن

صفحه

۱۲

حضرت در قرآن و یا سنت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) وارد شده باشد - چنان که وارد شده است - هر دو یک مبدأ داشته و در یک زمان متولد شده اند.

در این صورت، «اسلام» و «تشیع» دو واژه اند که از مکتب واحدی حکایت دارند و به یک حقیقت اشاره می کنند.

تشیع، جز پذیرش اسلام به صورت یک مکتب الهی، که یکی از اجزای آن ولایت بلافصل امیرمؤمنان است، چیز دیگری نیست و انسان متشیع همان مسلمانی است که به آنچه در قرآن و سنت آمده و یکی از آنها پیروی از امیرمؤمنان و خلافت اوست، معتقد باشد.

خوشبختانه دلایل قاطعی بر چنین مطلبی گواهی می دهد؛ رسول گرمی (صلی الله علیه و آله) در سومین سال بعثت، که به حکم آیه { وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (1) } مأمور شد بنی هاشم را به اسلام فراخواند و در مجلسی که آنان را به توحید و نبوت خویش و معاد روز قیامت دعوت کرد، در همان مجلس، ولایت و خلافت (علی) علیه السلام (را نیز اعلام نمود و چنین فرمود:

1- شعراء : ۲۱۴

صفحه

۱۳

«فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی و وصیی و خلیفتی فیکم(1)».

«از میان شما، چه کسی مرا در ابلاغ رسالت یاری می کند تا در نتیجه برادر، وصی و جانشین من در میان شما باشد؟».

به گفته تاریخ، کسی جز علی از جای برنخاست و پیامبر سرانجام درباره او چنین گفت:

«هذا أخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا(2)».

«این (علي) برادر، وصي و جانشين من است. سخن او را بشنوید و از وي پیروي کنید.»

این حدیث در میان محدثان، معروف است به حدیث «یوم الدار» که به صورت متضاهر نقل گردیده است (3).

1- بحار، ج ۳۸، ص ۲۲۳، حدیث ۲۳

2- بحار، ج ۳۸، ص ۲۲۴، حدیث ۲۴

3- تاریخ طبري، ج ۲، صص ۶۲ و ۶۳؛ تاریخ کامل، ج ۲، صص ۴۰ و ۴۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، صص ۲۲۱-۲۱۰ و دیگر مصادر و منابع که می توانید در کتب تفسیر و احادیث از آن آگاه شوید.

صفحه

۱۴

این تنها موردی نیست که پیامبر به جانشینی امام تصریح می کند، بلکه در مواردی به خلافت (علي) علیه السلام تصریح کرده و از این طریق اسلام را در قالب تشیع شناسانده است؛ یکی از این موارد، جنگ تبوک است، آنگاه که علي را جانشین خود در مدینه قرار داد و خود عازم تبوک شد. هنوز پیامبر از مدینه دور نشده بود که شایعه سازان، جانشینی امام را در مدینه، گونه ای دیگر تفسیر کردند و گفتند: روابط امام با پیامبر تیره شده، از این جهت در این غزوه افتخار مشارکت از او سلب گردید! وقتی پیامبر از چنین شایعه ای آگاه شد، جمله تاریخی خود را در میان یارانش بیان کرد و گفت: «برادر من به مدینه بازگرد! برای حفظ شوون و اوضاع مدینه جز من و تو کسی شایستگی ندارد،

«أما ترضي أن تكون مئياً بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي؟(1)»

«آیا خشنود نمی شوی که بگویم مثل تو نسبت به من، مثل هارون به موسی است، جز این که پس از من پیامبری نیست، همان طوری که او وصی و جانشین

1- بحار، ج ۲، ص ۲۲۶، حدیث ۳

صفحه

۱۵

بلافاصل موسی بود، تو نیز جانشین و خلیفه پس از من هستی(1)».

از این که، از میان مناصب، «نبوت» را استثناء می کند، می توان چنین استفاده کرد که: امام تمام مناصب هارون، جز نبوت او را دارا بود. هارون وزیر، خلیفه و جانشین موسی بود، علي نیز حائز این مقام ها بود.

در بازگشت از حجة الوداع، در یک مجمع بزرگ، امامت و خلافت (علي) عليه السلام (را بیان کرد و به تمام حاضران در غدیر خم دستور داد که پیام او را به دیگران برسانند).

در این مقطع، امیرمؤمنان به عنوان زمامدار مسلمین پس از درگذشت رسول خدا معرفی گردید. از آنجا که سرگذشت غدیر، از رخدادهاي قطعي تاريخ اسلام است، بیش از این بدان نمی پردازیم.

بنابراین، «تشیع» که به معنای پیروی از (علي) عليه السلام (است، جزو اسلام است و از آن جدا نیست و در نتیجه، برای تشیع، تفسیری جز پذیرفتن همه برنامه های اسلام

1- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۰؛ بحار، ج ۲۱، ص ۲۰۷ برای آگاهی از دلالت حدیث بر امامت سید الاولیاء امیرمؤمنان (علي) عليه السلام (به کتاب «پیشوایی از نظر اسلام»، صص ۲۵۱ - ۲۴۸ مراجعه کنید.

صفحه

۱۶

به ضمیمه خلافت (علي) عليه السلام (، معنای دیگری متصور نیست، از این جهت می گوئیم: تشیع پیدایشی جدا از پیدایش اسلام ندارد و هر دو در یک زمان متولد شده اند.

و اما چرا این گروه را «شیعه» می خوانند؟ باید گفت که این نام گذاری مربوط به خود پیامبر (صلي الله عليه وآله) است. مفسران می نویسند: آنگاه که آیه { إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (1) } فرود آمد، پیامبر (صلي الله عليه وآله) (رو به علي) عليه السلام (کرده، فرمود: «أنت و شيعتك يوم القيامة راضين مرضيين»؛ «تو و شیعیانت در روز رستاخیز خوشنود و مرضی دیگران خواهید بود(2)».

در تفسیر این آیه، روایات متعددی از پیامبر نقل شده و در همه آنها، لفظ «شیعه» به کار رفته است، از این جهت از زمان خود پیامبر گروهی به نام «شیعه علي» معروف بودند.

افزون بر این، پیامبر (صلي الله عليه وآله) (در موردی، جانشینان خود را

1- بینه : ۷، «افراد با ایمان که دارای عمل صالحند، بهترین مردمند.»

2- درباره روایاتی که در آن، نام پیروان علي به لفظ «شیعه» وارد شده است، به کتاب درالمنثور، ج ۶، ص ۵۸۹، و صواعق المحرقة، ص ۱۶۱ مراجعه شود و ما بخشی از روایات را در کتاب «الشیعه في موكب التاريخ» آورده ایم، صص ۱۹ - ۱۵

صفحه

۱۷

به عنوان «خلفای اثنا عشر» معرفی کرد و چنین فرمود:

«لا يزال هذا الدين عزيزاً إلي اثني عشر خليفة... كلهم من قریش(1)».

«این دین به وسیله دوازده خلیفه، گرامی و بلند مرتبه خواهد بود و همه آنان از قریش می باشند.»

این دوازده خلیفه که پس از درگذشت پیامبر(صلي الله عليه وآله) (مایه عزت و رفعت اسلام بودند، چه کسانی هستند، آیا می توان خلفای اموی و عباسی را مصداق این حدیث معرفی کرد؟! این حدیث جز بر دوازده امام شیعه که مایه عزت اسلام بوده اند، بر کسی منطبق نیست.

از این بیان نتیجه می گیریم که: اسلام و تشیع، دو روی یک سکه اند و هر دو به یک حقیقت اشاره دارند. برای پیدایش شیعه، تاریخی جز تاریخ خود اسلام نمی توان اندیشید و تشیيع از نقطه ای جوشید که اسلام از آنجا جوشید و هیچ تقدم و تأخري بر بیان آن دو نیست، در حالی که دیگر فرق و گروه های اسلامی، همگی پس از درگذشت پیامبر پدید آمده اند و تاریخی غیر از تاریخ اسلام دارند.

1- صحیح مسلم، ج ۶، صص ۳ و ۴؛ بحار، ج ۳۶، ص ۲۹۹، ح ۱۳۳

صفحه

۱۸

بدیهی است، «تسنن»، به معنای پیروی از سنت، قدر مشترکی است میان همه فرق اسلامی، ولی تسنن به معنی پذیرش اسلام در قالب خلافت ابوبکر و دیگر خلفاء، اندیشه ای است که پس از درگذشت پیامبر پدید آمد و زادگاه آن، سقیفه بنی ساعده و حوادث پس از آن است، بنابراین، تسنن به این معنی، فاقد اصالت است و در قالب دیگر، یعنی پیروی از سنت پیامبر از ویژگی همه فرق اسلامی است.

برادران اهل سنت، در فقه، از یکی از چهار فقیه پیروی می کنند ولی در عقاید اشعری هستند و پیرو آرای امام اشعری و روشن است که همه این مذاهب فقهی و کلامی، پس از اسلام پدید آمده اند.

و اصل بن عطاء (۸۰ - ۱۳۰) پایه گذار مکتب اعتزال است و امام اشعری (۲۶۰ - ۳۲۴) پایه گذار مذهب کلامی. و شیخ ماتریدی (۲۶۰ - ۳۳۱) نیز پایه گذار مکتب ماتریدی است و همه این مذاهب، رخدادهایی است که پس از اسلام پدید آمده اند.

و اینک یادآور می شویم که: فرق جوهری مکتب تشیع با دیگر مکتب ها، آن است که: تشیع خلافت را ادامه و وظیفه رسالت می داند، پس روشن است که مانند

صفحه

۱۹

رسالت، مقامی الهی است و راه شناسایی امام (در حالی که رسول و طرف وحی نیست) همان تنصیص خداست، اما خلافت و امامت از دید اهل سنت، یک مقام اجتماعی است و راه شناسایی آن انتخاب و گزینش مردم است و حال چرا تعداد آنها دوازده تا است، فلسفه آن بسان دیگر مسائل غیبی، برای ما روشن نیست.

2- عصمت پیشوایان

از مسائلی که درباره آن پرسش می شود، اعتقاد به عصمت امامان دوازده گانه است. پرسشگران تصور می کنند که اعتقاد به عصمت فردی، ملازم با اعتقاد به نبوت او است و تصور می کنند ما که به عصمت آنان عقیده مندیم، پس آنان را نبی و پیامبر می دانیم! در حالی که خاتمیت رسول اسلام، از ضروریات آیین است.

برای توضیح ناچاریم به دو موضوع بپردازیم:

1- دلایل عصمت امامان شیعه چیست؟

2- اعتقاد به عصمت ملازم با اعتقاد به نبوت نیست.

دلایل عصمت امامان

عصمت پیشوایان را می توان از طرق مختلف ثابت

صفحه

۲۰

کرد و از میان دلایل انبوه، به دو دلیل بسنده می کنیم:

الف: آیه تطهیر

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً(1)}.

«مشیت الهی بر تطهیر شما اهل بیت پیامبر تعلق گرفته است».

در این که مقصود از اهل بیت خاندان رسالت و فرزندان پیامبر است، سخنی نیست و ضمائر «مذکر» به نام «عنکم» و «و» تطهیرکم «بر این مطلب گواهی می دهد.

گذشته از این، پیامبر(صلی الله علیه وآله) بارها با انداختن کسا بر سر آنان، اهل بیت خود را معرفی کرده است و فرموده است: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلَ بَيْتِي».

باید دانست که مقصود از «تطهیر» در آیه، پاکیزگی از قذارت مادی نیست؛ زیرا خداوند از همگان خواسته که جامه و بدن خود را از قذارت پاک کنند، بلکه مقصود، تطهیر از گناه و آلودگی های معنوی است، همچنان که مقصود از تطهیر مریم همین است آنجا که می فرماید:

1- احزاب : ۳۳

صفحه

۲۱

{إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ(1)}.

«خداوند تو را (ای مریم) برگزید و تطهیر کرد و بر زنان جهانیان برتری بخشید».

ب: حدیث ثقلین

حدیث ثقلین دلیل دوم عصمت آنان است، آنجایی که پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله) در مواقع مختلف عترت را عدل قرآن می شمارد و می فرماید:

«إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا(2)».

«من در میان شما دو امانت گرانها می گذارم و می روم، مادام که چنگ بر آن می زنید گمراه نخواهید شد».

در این حدیث که فریقین آن را نقل کرده اند، عترت معادل قرآن و مایه هدایت معرفی شده است.

به یقین قرآن از خطا مصون است و طبیعی است آنچه که معادل قرآن است و هرگز تا روز رستاخیز از آن جدا

1- آل عمران : ۱۴۰

2- بحار، ج ۳۶، ص ۳۳۱، حدیث ۱۹۱

صفحه

۲۲

نمی شود نیز مصون از خطا و گناه خواهد بود.

دلایل عصمت معصومان(علیهم السلام) منحصر به این دو دلیل نیست، لیکن این نوشته گنجایش بیش از این را ندارد، از این رو به همین اندازه اکتفا می شود.

عصمت افراد ملازم با نبوت آنان نیست

«عصمت» ملازم با «نبوت» نیست، هر چند که نبوت با عصمت ملازم است. به گواه این که قرآن کریم برخی را معصوم معرفی کرده در حالی که به اتفاق همه، نبی نبوده اند؛ مثلاً حضرت مریم معصوم از گناه و مطهر از لغزش بود لیکن نبی و رسول نبود. همچنین مصاحب موسی که معلم او بود، معصوم از گناه بود، ولی نبی نبود. در عظمت مقام معلم موسی همین بس که قرآن او را چنین شناسانده است:

{فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِزِّنَا وَعِلْمًا * قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَبِعَكَ عَلِي أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا(1)}.

«تا بنده ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به

1- کهف : ۶۵ - ۶۶

صفحه

او افاضه نموده و از نزد خود به او دانشی آموخته بودیم، موسی به او گفت: آیا اجازه می دهی من از تو پیروی کنم تا از مایه های رشدی که آموخته اید بیاموزم.»

کسی که قرآن وی را با چنین جمله های چشمگیری معرفی می کند، جز معصوم نمی تواند باشد.

بنابراین میان عصمت و نبوت، ملازمه ای وجود ندارد و نمی توان هر معصوم را نبی دانست. و ملاک نبوت، غیر از ملاک عصمت است؛ در نبوت، مسأله وحی مطرح است و نبی کسی است که طرف وحی الهی باشد، در حالی که در عصمت، مسأله علم به عواقب گناه مطرح است که او را از هر نوع آلودگی صیانت می بخشد.

3- مصونیت قرآن از تحریف

شیعه امامیه معتقد است که قرآن کریم از هر نوع تحریف (کم و زیاد) مصون است و پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله 114) (سوره را، به نحوی که در مصاحف موجود است، در میان ما گذارد و به ملکوت اعلی پیوست و مسلمانان با عنایت خارق العاده ای در حفظ آن کوشیده اند و نگذاشتند حتی کلمه ای از آن حذف یا دگرگون شود.

صفحه

شگفتی اینجا است که شیعه معتقد است: بزرگان اهل سنت نیز بر این عقیده اند و آنها را از هر نوع اعتقاد به تحریف منزّه می شمارد و ورود اخبار تحریف در کتاب های آنان را دلیل بر عقیده آنان نمی گیرد، همچنان که ورود برخی از روایات تحریف شده در کتاب های ما، دلیل بر عقیده ما نیست. شما می توانید عقیده شیعه را از قدیمی ترین آثار آنان به دست آورید، مانند:

الف: فضل بن شاذان (ت ۲۶۰) در کتاب «الإيضاح(1)»: «وی در این کتاب بر افرادی مانند بخاری (ت ۲۵۶) و احمد بن حنبل (ت ۲۴۱) و غیر اینها خرده می گیرد که آنها آیه رجم را در کتاب های خود آورده اند و اگر خود او قائل به تحریف بود؛ نمی توانست چنین ایرادی را بر این افراد بگیرد.

ب: شیخ صدوق (ت ۳۸۱) در کتاب اعتقادات؛ او چنین می گوید:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَحْدَثُهُ وَمَنْزَلُهُ وَرَبُّهُ وَحَافِظُهُ وَالْمَتَكَلِّمُ بِهِ(2).»

1- ایضاح، صص ۲۱۹ - ۲۱۷

2- اعتقادات صدوق، ص ۹۳

صفحه

«خداوند پدیدآورنده قرآن و فرستنده و صاحب و نگاهبان و گوینده آن است.»

ج: شیخ مفید(ت ۴۱۳) در کتاب «اجوبة المسائل السروية»؛ «پس از نقل اخباری که حاکی از تحریف است، می گوید:

اینها همگی خبر واحدند که نمی توان بر صحت آنها را پذیرفت، از این جهت نمی توانیم از مصحف به خاطر این روایات دست برداریم(1).

د: سید مرتضی علم الهدی(ت ۴۳۶)؛ (می گوید: گروهی از صحابه مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و امثال آنان، قرآن را برای پیامبر بارها خوانده اند و این حاکی از آن است که این قرآن در زمان خود رسول گرامی(صلی الله علیه و آله) گرد آمده است.

ه: شیخ طوسی (ت ۴۶۰)؛ (در کتاب «تبیان» بر مصونیت قرآن از هر نوع تحریف تصریح می کند(2).

و: طبرسی(ت ۵۴۸) در «مجمع البیان»؛ «با تأکید بیشتر بر نفی تحریف اصرار میورزد.

اینها نمونه هایی است از بزرگان و پیشینیان که

1- مجموعه رسائل، ص ۲۶۶

2- تبیان، ج ۱، ص ۳

صفحه

۲۶

پایه گذاران عقیده شیعی و تنظیم کنندگان اصول اعتقادی این طایفه هستند. اگر مسأله تحریف سخن صحیحی بود، لاقلاً باید یکی از آنان، آن را می پذیرفت.

در میان علمای معاصر شیعه، حضرت امام خمینی(رحمه الله)(ت ۱۴۰۹) (در سال ۱۳۳۴ هـ. ش. ضمن تدریس اصول، مسأله تحریف قرآن را در حجیت ظواهر مطرح نمودند، و روایات تحریف را به گروه های چهارگانه تقسیم کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که عنایت مسلمانان به حفظ قرآن مانع از آن بود که قرآن تحریف شود، و روایات تحریف یا مجعول است و یا در صدد تفسیر آیات می باشد(1).

مسأله اختلاف قرائت ها در نظر محققان، مربوط به خود قاریان است و ارتباطی به وحی الهی ندارد و قرآن جز به یک قرائت فرود نیامده است. امام صادق(علیه السلام) در این باره می فرماید:

«...إنَّ القرآنَ واحدٌ نزل من عند واحدٍ ولكن الإختلاف یجیء من قِبَل الرواة(2).»

1- تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۹۶

2- کافی، ج ۲، ص ۶۳۰، ح ۱۲

صفحه

«قرآن یکی است و از نزد خدای یگانه فرود آمده و اختلاف از آن راویان است.»

دلیل آن روشن است؛ زیرا هر یک از قراء، بر قرائت خود، دلیلی - غیر از سماع از پیامبر (صلی الله علیه و آله -) اقامه می کند.
 اگر واقعاً این قرائت ها با سند صحیح از پیامبر به آنان رسیده باشد، در این صورت اقامه حجت بی معنا خواهد بود، از این جهت ما معتقدیم قرآن واقعی همین قرائت فعلی (عاصم به روایت حفص) است که مأخوذ از قرائت علی (علیه السلام) بوده و او هم از پیامبر گرفته است و برای ما همین افتخار بس که امام شیعه، هم حافظ و نگهبان قرائت قرآن است و هم نگهبان حدیث پیامبر (رحمه الله) زیرا قرآن کنونی که از طریق عاصم به ما رسیده، همان قرائت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است؛ همچنان که حدیث نبوی به وسیله علی در کتاب عظیمی جمع گردید و در اختیار پیشوایان و امامان بود ولی خلفا نوشتن حدیث را ممنوع ساختند، و این ممنوعیت تا سال ۱۴۳ ادامه داشت و ناگهان در عصر منصور دوانیقی تحریم شکست و نگارش حدیث از محاق تحریم بیرون آمد.

صفحه

۲۸

مسأله ای به نام «منسوخ التلاوة»

در صحاح و مسانید، آیه ای است به نام «آیه رجم» که سبک جمله بندی اش، حاکی از مجعول بودن آن است ولی نویسندگان صحاح آن را جزو قرآن دانسته و از عمر بن خطاب چنین نقل می کنند که او گفت: «لولا أني أخاف أن يقال: زاد عمر في القرآن، أثبت هذه الآية فإنا كنا نقرأها علي رسول الله (صلي الله عليه وآله): (الشيخ و الشیخة إذا زنيا فارجموهما ألينة بما قضيا من الشهوة، نکالا من الله والله عزيز حكيم(1)).»

محققان اهل سنت، که قرآن را از هر نوع تحریف مصون می دانند، در برابر این روایت و نظایر آن انگشت تعجب به دندان گرفته و راه چاره ای اندیشیده اند و گفته اند: این آیه و نظایر آن، از قبیل آیات «منسوخ التلاوة» است؛ یعنی روزگاری جزو قرآن بوده لیکن بعدها تلاوت آن منسوخ گردیده است، هر چند مضمون آن به قوت خود باقی است؛ زیرا رجم شیخ و شیخه از احکام قطعی اسلام می باشد.

1- صحیح بخاری، ج ۸، صص ۲۰۸ - ۲۱۱، باب رجم الحبلي؛ مسند احمد: ج ۱، ص ۲۳ و ج ۵، ص ۱۳۲

صفحه

۲۹

اکنون در این جا دو مطلب را یادآور می شویم:

1- هرگاه آیه ای از نظر مضمون، منسوخ نباشد (چنان که در مورد رجم چنین است) چرا باید لفظ آن از قرآن حذف شود؟! آیا الفاظ آن در حدّ تحدی نبوده و از نظر فصاحت و بلاغت به پایه آیات دیگر نمی رسد که حذف گردید؟ اگر چنین بود، چرا از اول فرود آمد و اگر واجد شرایط اعجاز بود چرا حذف گردید.

اگر مضمون آیه منسوخ شده بود، می شد برای حذف آن مجوزی ساخت ولی فرض این است که معنای آیه به قوت خود باقی است و لفظ آن حذف شده است و این نوعی تحریف ناپسندی است که عقل و خرد آن را صحیح نمی داند.

چیزی که محققان را بر این کار واداشته، آن است که صحیح بخاری در نزد آنان، بسان کتاب الهی خدشه پذیر نیست! اگر آنان به خود اجازه می دادند که این کتاب نیز مانند دیگر کتاب های بشری خدشه پذیر باشد، رد روایت آسان تر از آن است که به مسأله منسوخ التلاوة پناه ببرند و درحقیقت از زیر باران برخیزند و زیر ناودان قرار گیرند!

فرض کنیم که منسوخ التلاوة اصلی است صحیح،

صفحه

۳۰

چرا روایات تحریف را، که در کتب شیعه وارد شده، از این طریق تصحیح نمی کنید.

قرطبی(ت ۶۷۱) در تفسیر خود «الجامع لأحكام القرآن»، در اول سوره احزاب می نویسد: این سوره دارای ۷۳ آیه است، سپس اضافه می کند:

«و كانت هذه السورة تعدل سورة البقرة و كانت فيها آية الرجم: «الشيخ و الشیخة إذا زنيا فارجموهما ألئبة نکالا من الله والله عزیز حکیم!» ذکره أبو بکر الأنباري عن أبي بن كعب(1).»

این سوره در آغاز و به هنگام نزول، به اندازه سوره بقره بود(۲۸۶ آیه) و آیه رجم که می گوید: «اگر مرد و یا زن پیر زنا کردند، آن دو را سنگسار کنید، این انتقامی است از خدا، خدا قدرتمند و حکیم است»! در آن بود.

و آنگاه از عایشه نقل می کند که سوره احزاب در عصر پیامبر ۲۰۰ آیه بود، ولی هنگام نوشتن قرآن، جز بر آیات موجود (۷۳ آیه) دست نیافتند(2)!

قرطبی سپس دست و پا زده است تا با حفظ صحت

1- الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۱۳، تفسیر سوره احزاب.

2- الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۱۳، تفسیر سوره احزاب.

صفحه

۳۱

حدیث، آن را بدین صورت که: «این آیات پس از نزول به امر الهی، به سوی او بازگشته است» توجیه کند.

شکی نیست که این اخبار کاملاً بی اساس است و نزول آیاتی در حدّ اعجاز و رفع آن، کار حکیمانه ای نیست، به خصوص اگر معنای آن از رسمیت برخوردار باشد. حالا فرض کنید آنچه که آنان می گویند صحیح است، چرا چنین عذری را در روایات شیعه نمی پذیرند؟! شیعه هم حق دارد بگوید آیاتی که به عنوان تحریف در

کتاب حدیث وارد شده جزء آیات منسوخ التلاوة است و روزگاری جزو قرآن بوده و سپس از آن اخراج شده و مانند آیه رجم در اختیار ما باقی مانده است.

به نظر می‌رسد که این بحث فشرده درباره نفي این تهمت (تحریف قرآن) کافی باشد، خوشبختانه علمای محقق ما کتاب‌های گسترده در نفي این تهمت نوشته‌اند و در این میان شما می‌توانید دو کتاب «صيانة القرآن من التحریف» و «التحقیق فی نفي التحریف» را مطالعه کنید.

مصحف فاطمه چیست؟

گاهی علما و دانشمندان اهل سنت، از مصحف فاطمه

صفحه

۳۲

سراغ می‌گیرند و تصور می‌کنند که مصحف به معنای قرآن است و دخت گرامی پیامبر(صلي الله عليه وآله) قرآن خاصی داشته که با این قرآن متفاوت بوده است!

باید یادآور شویم که واژه «صحف» در قرآن به معنای مطلق کتاب آمده است، چنان که می‌فرماید:

- { وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (1). }

«آنگاه که نامه‌های اعمال منتشر گردد».

- { إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى (2). }

«این، در صحیفه‌های نخستین، در کتاب ابراهیم و موسی است».

و همچنین «صحف» نیز از همین ماده اخذ شده و به معنای دفتر یا کتاب جلد شده به کار می‌رفت و در صدر اسلام حتی پس از درگذشت پیامبر، «صحف» نام قرآن نبود بلکه هر کتاب مجلّدی را مصحف می‌نامیدند.

ابن ابی داود سجستانی در باب گردآوری قرآن، در مصحفی از محمد بن سیرین نقل می‌کند: وقتی پیامبر(صلي الله عليه وآله) را

1- تکویر : ۱۰

2- اعلي : ۱۸ - ۱۹

صفحه

۳۳

درگذشت، علي) عليه السلام (سوگند يادکرد: «عبايي بردوش نکنم مگر اين که قرآن را در مصحفی گردآورم؛»
(اقسم عليّ عليّ أن لا يرتدي الردي إلا لجمعة حتّي يجمع القرآن في مصحف).

و نیز ابي العالیه نقل می کند:

«إِنَّهُمْ جَمَعُوا الْقُرْآنَ فِي مِصْحَفٍ فِي خِلاَفَةِ أَبِي بَكْرٍ.»

«آنان قرآن را در خلافت ابي بکر در مصحفی جمع کردند.»

و نیز از حسین) عليه السلام (نقل می کند:

«إِنَّ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَمَرَ بِجَمْعِ الْقُرْآنِ وَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ جَمَعَهُ فِي الْمِصْحَفِ.»

«عمر بن خطاب فرمان به گردآوری قرآن داد و او اول کسی است که قرآن را در مصحف جمع کرد(1)».

این جمله ها حاکی است که در آن روزگار، مصحف به معنای دفتر بزرگ و یا کتابی مجلد بوده که اوراق را
از

1- کتاب مصاحف، نگارش حافظ ابوبکر عبدالله بن ابي داود سجستانی، ص ۱۰ - ۹

صفحه

۳۴

پراکنده شدن حفظ می کرده، سپس به مرور زمان اختصاص به قرآن یافته است.

اتفاقاً روایات پیشوایان ما حاکی است که حتی در زمان آنان، لفظ مصحف به معنای کتاب و یا دفتر مکتوب
بوده است.

امام صادق) عليه السلام (فرمود:

«مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فِي الْمِصْحَفِ مَتَّعَ بِبَصَرِهِ (1).»

«هرکس قرآن را از روی برگ های مجلد بخواند، از چشم خود بهره می گیرد.»

و نیز در حدیثی دیگر آمده است:

«قراءة القرآن في المصحف تخفف العذاب عن الوالدين(2)».

«خواندن قرآن از روی برگ های مجلد، عذاب را از پدر و مادر کم می کند».

مورخان درباره ترجمه خالد بن معدان می نویسند:

«إن خالد بن معدان كان علمه في مصحف له ازار

1- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱۳

2- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱۳

صفحه

۳۵

و عری(1)».

«خالد بن معدان دانش خود را در دفتری ضبط کرده بود که برای آن دکمه ها و دستگیره داشت».

خالد بن معدان از تابعین بوده و هفتاد صحابی را درک کرده است. و ابن اثیر ترجمه آن را در ماده کلاعی آورده است(2).

پس تا اینجا روشن شد که تا پایان قرن اول، لفظ «مصحف» به معنای کتاب مجلد و یا دفترچه جلد شده بود که افراد دانش و آگاهی خود را در آن ضبط می کردند. و اگر بعدها قرآن را مصحف گفته اند، چون از ذهن ها بیرون آمده و بر برگ ها نوشته شد و به صورت مجلد درآمد.

باتوجه به این مسأله، نباید در شگفت باشیم که دخت گرامی پیامبر دارای مصحفی باشد و دانش و آگاهی های خود را که از پدر بزرگوارش برگرفته بود، در آن بنویسد و برای فرزندان خود، به صورت بهترین میراث، به یادگار بگذارد.

1- المصاحف سجستانی، صص ۱۳۴ و ۱۳۵

2- اللباب في تهذيب الأنساب، ابن اثیر، ج ۳، صص ۶۲ و ۶۳

صفحه

۳۶

خوشبختانه فرزندان فاطمه(علیها السلام) (حقیقت و واقع این مصحف را شناسانده و گفته اند: این مصحف، جز یک رشته آگاهی هایی که از پدر بزرگوارش شنیده و یا از طریق دیگر به دست آورده، چیز دیگری نیست. اینک برخی از روایات را می آوریم:

حسن بن علی فرمود: «نزد ما جامعه ای است که در آن حلال و حرام وارد شده و مصحف فاطمه هست در حالی که در آن کلمه ای از قرآن نیست بلکه املاي رسول خدا(صلي الله عليه وآله (و خط علي) علیه السلام) است و همگی در اختیار ماست(1)».

باتوجه به این حدیث و نصوص پیشین، نباید شک کرد که مصحف فاطمه ارتباطی به قرآن ندارد و آن کتاب مجلدی بوده که در آن حقایق و معارفی که از پیامبر گرامی شنیده شده بود، ضبط گردیده است.

4- تهمت تکفیر صحابه

از افتراها و سخنان بی اساس منسوب به شیعه، تکفیر یاران رسول خدا است. این تهمت آنچنان در اعماق اذهان برخی رخنه کرده که غالباً آن را به رخ می کشیدند.

1- بصائر الدرجات، الصفار، صص ۱۵۷ و ۱۵۸

صفحه
۳۷

در سال ۱۴۱۹ هـ . ق . برابر با ۱۳۷۷ هـ . ش . در دانشگاه آل البیت اردن به سخنرانی دعوت شدم، استادی از اساتید آنجا درباره این موضوع با من به گفتگو پرداخت، به او گفتم: پیامبر گرامی فزونتر از صد هزار صحابی داشت که تقریباً نام ۱۵ هزار از آنها ضبط گردیده و باقیمانده حتی نامشان نیز در تاریخ نیامده است! با این وصف چگونه می شود چنین جمع کثیری را تکفیر کرد، در حالی که نام اکثر آنها را نمی دانیم، سپس یادآور شدم: تکفیر در گرو وجود ملاک است چگونه می توان گفت در همه آنان ملاک تکفیر وجود داشته در حالی که گروه بسیاری از آنان، از شیعیان علی(علیه السلام) (بوده اند و تاریخ نام و خصوصیات آنان را ضبط کرده است.

آنگاه افزودم: گروهی از یاران پیامبر؛ مانند «یاسر» و همسرش «سمیه» پس از بعثت و قبل از هجرت، به شهادت رسیده یا درگذشته اند و گروهی در غزوات در حال حیات رسول خدا جام شهادت نوشیده اند و در نبردهای بدر، احد، احزاب و... افتخاراتی آفریده اند که یکی از آنها حمزه سیدالشهداء است، چگونه می توان این گروه را تکفیر کرد در حالی که درخت اسلام با خون آنان سیراب شد و رشد یافت.

صفحه
۳۸

بنابراین، باید گفت: چنین مسأله ای از ریشه دروغ است و مسأله تکفیر صحابه تهمتی بیش نیست. اگر اجازه دهید من گلایه خود را از برادران اهل سنت مطرح کنم؛ چرا برخی از آنان شیعه را تکفیر و متهم می کنند در حالی که در کتاب های حدیثی اهل سنت ارتداد صحابه به صورت خبر متضاهر نقل شده و شما می توانید این احادیث را در جامع الأصول (1) ابن اثیر مطالعه کنید که همه این احادیث را از صحیح بخاری، و مسلم و مانند آنها گرفته است.

روي أنس بن مالك أنّ رسول الله (صلي الله عليه وآله) قال: «ليردّن عليّ الحوض رجال ممن صاحبي حتي إذا رأيتهم و رفعوا إليّ اختلجوا دوني فلاقولنّ أي ربي أصحابي، أصحابي، فيقالنّ لي: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك.»

«أنس بن مالك از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نقل مي کند که: «گروهی از یاران من در روز قیامت نزد حوض کوثر

1- جامع الاصول، ج ۱۱، صص ۱۲۳ - ۱۱۹، کتاب قیامت، که در آن احادیث دهگانه که حاکی از ارتداد صحابه است) نقل شده و لفظ «ارتداد» مکرر در آنها به چشم می خورد.

صفحه

۳۹

بر من وارد می شوند، من آنها را می بینم و بر من ارائه می شوند، ناگهان از دست من گرفته می شوند و من فریاد می زنم: پروردگارا! یاران من، یاران من، آن موقع پاسخ می گویند: تو نمی دانی بعد از تو چه کارهایی را پدید آوردند.»

در این جا به نقل همین حدیث اکتفا می کنیم، علاقه مندان می توانند به کتاب یادشده مراجعه کنند.

چیزی که می توان گفت این است که مسأله «تکفیر صحابه» تحریف شده مسأله دیگری به نام «عدالت صحابه» است و آن این است که آیا تمام کسانی که با رسول خدا دیداری داشتند، تا لحظه مرگ عادل و رستگار بودند؟ یا برخی از آنان عادل و برخی دیگر از هوی و هوس پیروی کردند و طبعاً گروه دوم به کیفر اعمال خود خواهند رسید؟!

اهل سنت می گویند: همه کسانی که با رسول خدا دیداری داشتند، عادل بودند و در میان آنان خطاکار و فاسقی وجود نداشته است. ولی برخلاف صحابه، تابعان آنان، به دو دسته تقسیم می شوند: عادل و فاسق، صالح و طالح.

صفحه

۴۰

در حالی که عقیده شیعه به خلاف آن است. شیعیان معتقدند: دیدن پیامبر عدالت آفرین نیست و ماهیت افراد را دگرگون نمی سازد، بنابراین صحابه و تابعین حکم یکسان دارند.

در پاسخ آنان که می گویند: ما دین خود را از صحابه گرفته ایم، پس باید آنان عادل باشند، باید گفت: اگر دین خود را از صحابه گرفته اید از تابعان نیز گرفته اید، پس باید همگان عادل باشند. دودمان بنی امیه، یزید بن معاویه و حجاج بن یوسف ثقفی نیز همگی از تابعان هستند! بنابراین باید کوشش کنید تا دین خود را از عدول آنان بگیریید.

گذشته از این ها عدالت صحابه یک مسأله کلامی است و اختلاف در مسائل کلامی نباید باعث تفرقه شود؛ زیرا غالباً در این نوع مسائل وحدت نظریه وجود ندارد.

دلایل کسانی که به عدالت همه صحابه صحه نمی گذارند بلکه آنها را به دوگروه مختلف تقسیم می کنند به قرار زیر است:

می گوید { :إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا(1). }

مسلماً این فرد فاسق، جزو صحابه بوده و در سال ششم هجرت خبر دروغی را گزارش کرده است و مفسران و مورخان می گویند این فرد کسی جز ولید بن عقبه نبوده است.

2- قرآن و تاریخ حاکی است که پیامبر در روز جمعه ای، به خواندن خطبه های نماز جمعه مشغول بود، وقتی صدای طبل - که از ورود کاروان تجاری از شام حکایت می کرد - به گوش آنان رسید، بیشتر آنان نماز را ترک کرده و به سراغ منافع مادی خود رفتند، چنانکه می فرماید { :وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا(2). }

از این دو آیه که بگذریم، به نکته دیگری نیز برمی خوریم و آن این که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) قاتل عمار را «فنه باغیه» خواند و برخی از صحابه در رأس آن فنه قرار داشتند. پیامبر رو به او (عمار) فرمود: «تقتلك الفئة الباغية»؛ «تو را گروه ستمگر می کشند».

1- حجرات : ۶

2- جمعه : ۱۱

البته ادله ای که حاکی از انحراف برخی از صحابه می باشد، فزون تر از آن است که بتوانیم همه را در اینجا بیاوریم، هرچند عاطفه انسانی پیامبر ایجاب می کند که بر همه صحابه جامه عدالت بپوشاند ولی واقعیت های خارجی مانع از تسلیم در برابر حکم عاطفه است.

به خاطر دارم در یکی از سال ها که به حج مشرف بودم، جوانی مصری بهوسیله یکی از زائران ایران به مجمع ما هدایت شد، او می گفت: مشغول نوشتن تزی با عنوان «عدالت صحابه» هستم. به او گفتم: «عدالة الصحابة: یعنی العاطفة و البرهان» او از عنوان بحث استقبال کرد، برایش توضیح دادم: عاطفه انسانی ایجاب می کند که انسان همه یاران او را عادل و دادگر معرفی کند ولی چه می توان کرد که واقعیت ها آن را تکذیب می کند. چه بسا در میان دو گروه از صحابه نبردی سهمگین برپا بوده و برخی برخی را کشته اند و حق مسلماً با یکی بوده نه با هردو و طبعاً یکی حق بوده و دیگری باطل، و حکم گروه باطل روشن است.

و درست است که قرآن در برخی از آیات، صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله) را ستوده است لیکن باید توجه کرد که این نوع ستایش ها مربوط به دوران نزول آیه بوده و ناظر به

زندگی های بعدی آنان نیست و محور قضاوت در نجات افراد، بررسی مجموع پرونده زندگی اوست، نه پرونده بخشی از زندگی وی. قرآن می فرماید:

{لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا(1).}

«خدا از گروه با ایمان خشنود شد آنگاه که با تو در زیر درخت بیعت کردند و از آنچه که در دل دارند آگاه گشت. آرامش را بر آنان فر فرستاد و آنان را با پیروزی نزدیک نوید داد».

اگر دقت کنیم، ظرف رضایت، سراسر عمر آنان نیست بلکه ظرفی خاص است و آن زمان بیعت است چنان که می فرماید { إِذْ يُبَايِعُونَكَ }؛ یعنی در این مقطع خاص از آنان خشنود شد ولی حالات بعدی در گروه استقامت و وحدت رویه است. اگر گروهی تغییر روش دادند، آیه پیشین دلیل خشنودی خدا از آنان نیست.

گذشته از این، آنان که با پیامبر در آن روز بیعت کردند، حدود ۱۴۰۰ نفر بودند نه ۱۵ هزار نفر، که عدالت آنان

1- فتح : ۱۸

صفحه

۴۴

امری مسلم گرفته شده است، و همچنین در آخر این سوره یاران رسول خدا را می ستاید و می فرماید:

{مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا(1).}

«محمد(صلی الله علیه وآله) پیامبر خداست و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت گیر و با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می بینی که فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت و مشخصه آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل، چون کشته ای است که جوانه خود بر آورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد».

1- فتح : ۲۹

صفحه

۴۵

تا از انبوهی آنان خدا کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، آموزش و پاداش بزرگ و عده داده است».

آري، درست است که در آغاز آيه، ستايش به عمل آمده ليکن در ذيل آيه به تيعيض پرداخته و يادآور مي شود که وعده الهي شامل گروهی از آنان است نه همگان، به گواه لفظ «منهم» که در { وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَعْرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا } آمده است.

ايمان ابوطالب

اهل سنت بر اندام تمام صحابه جامه «عدالت»، بلکه «عصمت» مي پوشانند ولي شخصي را که نزديک به ۱۳ سال از جان و کيان رسول گرامي(صلي الله عليه وآله) دفاع کرده و همه چيز، حتي شخصيت اجتماعي خود را فداي او نموده است را تکفير مي کنند، ما اگر بخواهيم پايه ايمان فردي را نسبت به موضوعي به دست آوريم از دو راه مي توانيم به اين هدف برسيم:

1- رفتار و کردار او.

2- آثار ادبي و فرهنگي او.

صفحه

۴۶

درباره راه نخست، يادآور مي شود که فداکاري ابوطالب را نمي توان معلول عصبيت به بيت بني هاشم دانست بلکه فداکاري عظيم او، اثر ايمان او بر راستگويي برادرزاده اش بود. او بسان تمام شهيدان راه حق پروانهوار سوخت و جان باخت.

در اينجا فرصت آن نيست که خدمات ابوطالب بيان گردد اما به اتفاق همه نويسندگان، او همه بلاها و رنج ها را به جان خريد و از حریم رسالت دفاع نمود، چگونه مي توان چنين فردي را کافر ناميد!

درباره راه دوم مي گوييم: آثار ادبي که از او به يادگار مانده، به روشني گواهي مي دهد که او به راه و رسم برادرزاده خود مؤمن بوده و او را بسان موسي و مسيح(عليهما السلام) از پيامبران الهي مي دانست، چنان که مي فرمايد:

ألم تعلموا أنا وجدنا محمداً *** نبياً كموسي خُطَّ في أول الكتب (1)

«نمي دانيد که ما محمد را نبي، مانند موسي مي دانيم که در کتاب هاي پيشينيان نوشته شده است.»

1- سيره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۲، وي از اين قصيده یک بيت نقل کرده است .

صفحه

۴۷

و در قصيده ديگر مي فرمايد:

ليعلم خيار الناس أن محمداً *** نبياً كموسي و المسيح ابن مريم

أتانا بهدي مثل ما أتيا به *** فكلّ بأمر الله يهدي و يعصم(1)

«بهترین مردم بدانند که محمد پیامبری است مانند موسی و مسیح بن مریم».

«او مانند آن دونفر با هدایت های الهی به سوی ما آمد و هر یک از پیامبران به فرمان خدا هدایت کرده و از گمراهی بازمی دارند».

این اشعار و غیر آنها، حاکی از ایمان خالص این مرد الهی است و بسیار دور از انصاف است که چنین مردی را به خاطر برخی از روایات ساخته و پرداخته عناصر اموی، از جرگه مؤمنان دور سازیم.

اینک به بررسی برخی از روایت، که درباره تکفیر او آمده است، می پردازیم:

مسلم در صحیح خود از ابوهریره نقل می کند که رسول خدا به عموی خود ابوطالب گفت: عمو! بگو:

1- مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۲۳

صفحه

۴۸

«لا إله إلا الله» تا من در روز رستاخیز به نفع تو گواهی دهم.

ابوطالب گفت: اگر ترس از سرزنش قریش نبود من این جمله را به زبان جاری می کردم و از این طریق دیدگان تو را روشن می ساختم، در این هنگام آیه ذیل فرود آمد:

{إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَا كُنَّ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ(1)}.

«تو نمی دانی آن کس را که دوست می داری، هدایت کنی. خدا هر کس را که بخواهد هدایت می کند».

این حدیث از دو جهت مردود است:

نخست: ابوطالب در سال دهم بعثت چشم از جهان بریست و ابوهریره در سال هفتم هجرت به مدینه آمد و ایمان آورد. او این جریان را چگونه با چشم خود دید همچنان که ظاهر حدیث حاکی از آن است. و اگر واسطه در میان بوده، آن واسطه کیست؟ و در هر دو صورت، حدیث واجد شرایط حجیت نیست.

دوم: ایمان - که نوعی توبه است - در آخر زندگی

1- قصص: ۵۶

نجات بخش نیست، چگونه پیامبر اکرم(صلي الله عليه وآله) به او چنین کاری را پیشنهاد می کند و قرآن در این مورد چنین می فرماید:

{وَلَيْسَتُ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِنَّ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا(1)}.

«و توبه کسانی که گناه می کنند و آنگاه که مرگ یکی از ایشان در رسد، می گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و نیز توبه کسانی که در حال کفر می میرند، پذیرفته نخواهد بود، آنانند که بر ایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم.»

از این جا می توان به ضعف روایات پی برد که غالباً راویان آنان از دشمنان خاندان رسالت بودند.

اصولاً برای آگاهی از خصوصیات زندگی بزرگ قبیله، باید به سراغ بستگان و نزدیکان او رفت. اما در این جا شگفت آن است که به جای مراجعه به فرزندان ابوطالب و وابستگان این خانواده، به سراغ افرادی می روند که ده سال پس از فوت او وارد مدینه شده و

1- نساء : ۱۸

ایمان آورده اند! و این در حالی است که فرزندان آن حضرت همگی به توحید و ایمان او گواهی می دهند، دیگر صحیح نیست با این همه آثار ادبی و تصریح فرزندان و فداکاری های کم نظیر او، در ایمان چنین فردی شک کنیم.

کلینی در کافی از امام باقر(علیه السلام) نقل می کند که مردی به او عرض کرد: دیگران گمان می کنند که ابوطالب کافر مرده است. امام در پاسخ گفت: دروغ می گویند، چگونه او در حال کفر درگذشت در حالی که ایمان خود را در اشعار خود اظهار کرده است، آنجا که می گوید:

ألم تعلموا أنا وجدنا محمداً *** نبياً كموسى خُطَّ في أول الكتب(1)

همچنین مردی به امام صادق گفت: ابوطالب فاقد ایمان بوده است. امام در پاسخ گفت: چگونه او را به کفر متهم می کنید در حالی که ابوطالب می گوید:

1- اصول کافی، ص ۲۴۴، چاپ سنگی.

2- اصول کافی، ص ۲۴۴، چاپ سنگی.

صفحه

۵۱

«می دانند که به فرزندان ما دروغی گفته نشده است و ما هرگز به گفتار پیروان باطل اعتنا نمی کنیم.»

دامن سخن را کوتاه می کنیم و به موضوع دیگری می پردازیم که آن نیز سؤال برانگیز است.

5- اقامه دو نماز در یک وقت

شیعه امامیه، غالباً نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا را یک جا می خوانند و این شیوه آنها در غالب کشورها است. اکنون این پرسش مطرح می شود که جمع بین دو نماز برخلاف سیره پیامبر است و پی آمد آن این است که یکی از دو نماز، در غیر از وقت خود خوانده شود.

در پاسخ این پرسش باید گفت:

از نظر روایات، هریک از نمازهای ظهر و عصر، یا مغرب و عشا دو وقت دارد:

1- وقت فضیلت.

2- وقت اجزاء.

وقت فضیلت نماز ظهر، از لحظه زوال خورشید است تا زمانی که سایه شاخص به اندازه خود آن باشد.

صفحه

۵۲

و وقت فضیلت عصر، از لحظه ای است که سایه شاخص از مثل به «مثلین» برسد. کسی که بخواهد وقت فضیلت را درک کند باید نمازهای ظهر و عصر را جدا از هم بخواند.

اما در وقت اجزاء، باید گفت که مجموع فاصله ظهر تا غروب، وقت اجزاء است و هرکدام از این دو فریضه در این فاصله به جا آورده شود، مجزی است. در این صورت می توان میان آن دو جمع کرد. چیزی که هست به مقدار چهار رکعت از اول وقت به نماز ظهر، و به همان مقدار از آخر وقت به نماز عصر اختصاص دارد، فقط در وقت مختص هر نماز نمی توان دیگری را به جا آورد.

عین این دو وقت؛ «فضیلت» و «اجزاء»، در نماز مغرب و عشا نیز هست که در کتاب های فقهی بیان شده است.

بنابراین، اگر دو نماز را در یک وقت بگزاریم، هر دو را در وقت خود خوانده ایم، چیزی که هست احیاناً وقت فضیلت یکی، و گاهی هر دو را از دست داده ایم، و التزام به سنت خوب است ولی واجب نیست. چه بسا

مصالح ایجاب کند که انسان، یک تکلیف مستحبی را برای کار مصلحت برتر ترک کند و جریان در مورد تفریق میان دو

صفحه

۵۳

نماز چنین است؛ زیرا در بسیاری از کشورها، موجب حرج گردیده و احیاناً سبب ترک نماز شده است.

دلیل بر این که می توان میان دو نماز بدون عذر جمع کرد، عمل رسول الله (صلی الله علیه وآله) است که بارها بدون عذر دو نماز را یک جا گزارده، تا کار را بر امت آسان سازد.

تصوّر نشود که جمع میان دو نماز، در دیگر مذاهب اسلامی وجود ندارد، آنان نیز در برخی از موارد میان دو نماز جمع می کنند.

پیروان ابوحنیفه در عرفه و مزدلفه میان دو نماز جمع می کنند.

شافعی و مالکی و حنبلی در سفر، قائل به جواز جمع هستند و برخی دیگر در مواقع عذر؛ مانند بارندگی، بیماری و ترس جمع میان دو نماز را جایز می دانند و هرگز نمی توان گفت این افراد نماز را در غیر وقت خود می خوانند.

تا این جا موضوع را روشن کردیم و اکنون به دنبال آن هستیم که عمل پیامبر را بررسی کنیم.

متجاوز از بیست روایت گواهی می دهند که پیامبر بدون کوچک ترین عذر، میان ظهر و عصر و یا مغرب و عشا جمع کرد و همگی در صحاح و سنن وارد شده که ما

صفحه

۵۴

به برخی از آنها اشاره می کنیم: ابن عباس می گوید:

«صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعًا مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ (1).»

«پیامبر (صلی الله علیه وآله) ظهر و عصر و مغرب و عشا را باهم، بدون عذر؛ مانند خوف از دشمن یا سفر به جا آورد.»

مسلم در صحیح خود، از ابن عباس نقل می کند که:

«صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا بِالْمَدِينَةِ مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ، فَقَالَ أَبُو الزَّبِيرِ فَسَأَلْتُ سَعِيدًا لِمَ فَعَلَ ذَلِكَ، فَقَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ كَمَا سَأَلْتَنِي، فَقَالَ: أَرَادَ أَنْ لَا يُحْرَجَ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِهِ (2).»

«رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ظهر و عصر را با هم در مدینه به جا آورد، در حالی که نه خوفي بود و نه سفر. ابو زبیر می گوید: من به سعید بن جبیر گفتم: فلسفه آن، چه بود، سعید گفت: من از ابن عباس پرسیدم، همچنان که تو از من پرسیدی، او در پاسخ گفت: این بدان جهت بود که کار را بر امت خود آسان سازد.»

در یکی از سفرهایم به سوریه، در مجمعی که علمای

1- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۱

2- صحیح مسلم، کتاب الصلّاء، باب جمع بین الصلّاتین.

صفحه

۵۵

اهل سنت نیز حاضر بودند، مسأله جمع بین صلاتین مطرح شد و ما برخی از این روایات را مطرح کردیم، یکی از آنان گفت: مقصود آن است که پیامبر نماز ظهر را در آخرین وقت و نماز عصر را در اولین وقت آن انجام داد و از این طریق میان دو نماز جمع کرد. در پاسخ گفتم: مسأله جمع بین صلاتین، یک اصطلاح فقهی است که گاهی به آن «جمع تقدیم» و گاهی «جمع تأخیر» می گویند و مقصود از آن، این است که نمازی در وقت دیگری خوانده شود نه این که هر دو در وقت خود برگزار گردد ولی پشت سر هم باشند؛ زیرا چنین کاری موضوع جدیدی نیست که درباره آن ۲۰ روایت وارد شود، بلکه جمعی است مطابق قاعده و هر مسلمانی می تواند نماز ظهر را در آخرین وقت فضیلت و نماز عصر را در اولین وقت فضیلت به جا آورد، چیزی که به بیان جدید نیاز دارد، این است که نماز عصر را به جلو یا ظهر را به عقب بکشد.

گذشته از این سخن، با تعلیلی که ابن عباس گفت سازگار نیست و او فلسفه کار پیامبر را - که دو نماز را با هم خواند - بیان کرد که کار را بر امت آسان سازد. این علت در صورتی تحقق می پذیرد که دست هر مسلمانی

صفحه

۵۶

در آوردن نماز ظهر و مغرب از زوال تا غروب باز باشد و گرنه جمع به شکلی که در گفتار او آمد، خود مایه حرج است؛ یعنی انسان تلاش کند ظهر را در آخر وقت فضیلت و عصر را در آغاز آن انجام دهد.

6- سجده بر تربت

در فقه امامیه، نمازگزار باید بر خاک یا آنچه از آن می روید سجده کند و سجده بر غیر این دو، جایز نیست و از آنجا که مساجد امروز با فرش مزین شده و سجده بر زمین یا روییدنی های از آن امکان پذیر نیست شیعیان برای تحقق به آن شرط، مقداری خاک خشک را به صورت خشکیده (مهر) همراه دارند که به هنگام نماز بر آن سجده می کنند تا سجده بر زمین تحقق پذیرد.

در این جا باید از یک اصطلاح علمی آگاه بود و آن این که: یک «مسجود له» داریم و یک «مسجود علیه».

مقصود از اولی، کسی است که برای او و به خاطر او سجده می کنیم و آن خدا است و مقصود از دومی چیزی است که بر آن سجده می کنیم و پیشانی بر آن می نهیم و آن تربت یا روییدنی هایی است از زمین؛ بنابراین مهر و تربت «مسجود علیه» است نه «مسجود له» و بسیار دور از

صفحه

۵۷

انصاف است که کسی تربت و یا حصیر را که بر آن سجده می‌کنیم به بت‌های بت پرستان تشبیه کند، در حالی که بت در نظر آنان «مسجود له» بود و لذا آن را در برابر خود می‌نهادند و برای آن سجده می‌کردند، در حالی که تربت و یا حصیر «مسجود علیه» است که زیر پا انداخته و سرانجام سر بر آن نهاده می‌شود.

مردی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: چرا بر غیر زمین و یا رویدنی‌های آن، نمی‌شود سجده کرد؟ امام در پاسخ فرمود: سجده نوعی خضوع برای خداست و باید بر غیر مأكول و ملبوس سجده کرد؛ زیرا فرزندان دنیا، بنده مأكول و ملبوس خود هستند و نمازگزار در سجده خود باید بر معبود اهل دنیا سجده نکند و پیشانی خود را بر معبود فرزندان دنیا که فریب آن را خورده‌اند، نگذارد (1).

شیوه سجده پیامبر و صحابه

پیامبر و یاران او، سالیان درازی بر خاک و سنگریزه‌های مسجد سجده می‌کردند و تا مدتی جز سجده بر خاک و سنگریزه و مانند آنها جایز نبود.

1- وسائل، ج ۳، باب ۱، از ابواب «ما یسجد علیه»، ح ۱

صفحه

۵۸

پس از آن، خدا رخصت داد که بر رویدنی‌های زمین؛ مانند حصیر و بوریا سجده کنند، اکنون ما برخی از روایات را که بیانگر دومرحله بودن سجده است، مطرح می‌کنیم:

1- پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا (1).»

«زمین برای من سجده‌گاه و مطهر قرار داده شده است.»

مقصود از «سجده‌گاه» به قرینه مطهر همان سنگ و خاک است که هم طهارت بخش و هم سجده‌گاه است.

این حدیث زمین را سجده‌گاه معرفی می‌کند و مسلمان باید پیشانی خود را بر زمین بگذارد.

گاهی افرادی پیشداور، حدیث را به شیوه دیگر تفسیر می‌کنند و می‌گویند: مقصود از این که زمین سجده‌گاه است، این است که همه زمین، مصلاهی افراد مسلمان است، و پیروان اسلام در هر نقطه‌ای می‌توانند خدا را عبادت کنند و برای آن نقطه خاصی وجود ندارد و درحقیقت، حدیث در صدد ردّ اندیشه یهودی و مسیحی

1- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۱، کتاب التیمم، ح ۲

صفحه

۵۹

است که می گوید باید خدا را در مکان خاصی عبادت کرد، نه در همه جا! بنابراین، همه زمین ها مصلاهی مسلمان است؛ خواه طبیعی و خواه مفروش با انواع فرش ها!

این تأویل را یکی از علمای سوریه در مجلسی مطرح کرد، ولی در پاسخش گفتم: این تفسیر با حدیث سازگار نیست؛ زیرا لازمه آن این است که همه زمین ها؛ اعم از طبیعی و یا مفروش به فرش ها، مطهر و پاکیزه کننده باشد، در حالی که تطهیر از آن زمین طبیعی است، نه مطلق زمین.

خلاصه، امر واحدی (زمین) موضوع دو حکم است، «تطهیر» و «سجده»... ، تطهیر از آن زمین طبیعی است، طبعاً سجده نیز از آن او است.

در تاریخ آمده است: به خاطر تعین سجده بر زمین طبیعی، یاران پیامبر به خاطر پرهیز از سوزش سنگریزه ها، آنها را در دست می گرفتند تا مدتی که پیامبر مشغول قرائت است، خنک شود. جابر می گوید:

«كُنْتُ أَصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (الظَّهْرَ، فَأَخَذَ قَبْضَةً مِنَ الْحَصِيِّ، فَأَجْعَلُهَا فِي كَفِّي ثُمَّ أَحْوَلُهَا إِلَيَّ الْكَفَّ الْأُخْرَى حَتَّى تَبْرُدَ ثُمَّ أَضَعُهَا لِحَبِيئِي، حَتَّى أَسْجُدَ

صفحه

۶۰

عليها من شدة الحر (1).»

«نماز ظهر را با پیامبر (ص) الله عليه وآله (به جا می آوردم، مقداری از سنگ ریزه های مسجد را بر می داشتم و دست به دست می کردم تا خنک شود، آنگاه آن را زیر پیشانی خود قرار می دادم تا بر آنها سجده کنم، تا از سجده بر سنگریزه های داغ مصون بمانم.»

اگر سجده بر فرش یا سجاده یا لباس یا هر چیز دیگر، غیر از زمین جایز بود، لازم نبود که جابر خود را به زحمت بیاندازد. خباب بن ارت می گوید:

«شكونا إلي رسول الله شدة الرمضاء في جباهنا و أكفنا فلم يُشكنا (2).»

«به رسول خدا (ص) الله عليه وآله (از شدت حرارت زمین که پیشانی و دست ها را آزار می دهد شکایت کردیم. او به شکایت ما پاسخ نگفت.»

توسعه در سجده گاه

مسلمانان تا مدت های مدید مأمور بودند که بر سنگ

1- مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲۷، من حدیث جابر و سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۳۹، باب «ماروي في التعجيل بها.»

و خاک سجده کنند ولی در مرحله بعد توسعه ای پدید آمد و آن این که رسول خدا اجازه داد و عملاً نیز تأیید کرد بر حصیر و بوریا سجده کنند.

انس بن مالک و ابن عباس و عایشه و امّ سلمه و میمونه و امّ سلیم و عبدالله بن عمر، همگی می گویند:

«كان النَّبِيُّ صَلَّى عَلَيَّ الخمرَةَ فيسجد(1)».

«پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر حصیر و بوریا نماز می گزارد و بر آن سجده می کرد».

آری در مرحله‌ای که انسان توانایی بر سجده بر زمین داغ و یا بسیار سرد را ندارد اجازه داده شد که بر سجاده خود سجده کند.

بخاری از انس نقل می کند که:

«كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (فَيَضَعُ أَحَدُنَا طَرَفَ الثَّوْبِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ فَإِذَا لَمْ يَسْتَطِعْ أَحَدُنَا أَنْ يُمَكِّنَ جَبْهَتَهُ مِنَ الْأَرْضِ، بَسَطَ ثَوْبَهُ)(2)».

«ما با پیامبر نماز گزاردیم، برخی از ماها گوشه ای از

1- مسند احمد، ج ۱، صص ۳۰۲، ۲۳۱ و ۳۳۵

2- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۱

لباس خود را از زیادی گرما زیر پیشانی خود قرار می داد، هرگاه برخی از ماها قادر بر گذاردن پیشانی بر زمین نبود بر سجاده خود سجده می کرد».

روایاتی که این مسأله را تعیین می کند، فزون تر از آن است که در این مختصر بیان گردد، متأسفانه پس از مرور فرونی، سنت بدعت شده و بدعت به صورت سنت درآمده است. هرگاه کسی بر زمین و یا بوریا سجده کند بدعت تلقی می شود، ولی اگر بر فرش و امثال آن سجده کند سنت محسوب می گردد.

بر مدیران حرمین شریفین شایسته است که به فقه همه طوایف احترام بگذارند و حرمین شریفین را به گونه ای اداره کنند که پیروان همه مذاهب فقهی، به راحتی بتوانند بهوظایف خود جامه عمل بپوشانند، و لاقلاً بخشی از مسجد را مفروش نسازند تا افرادی که فقه آنها اجازه سجده بر فرش را نمی دهد بتوانند بر سنگ های مسجد سجده کنند.

صفحه

۶۳

عناصر مؤثر در تقریب مسلمانان

عناصر وحدت

عناصر ومایه هایی که می تواند امت اسلامی را در نقطه واحدی گردآورد، دو گونه است:

الف) : عقیدتی و آرمانی «ب» : کرداری و رفتاری.»

درباره عنصر نخست، باید بگوییم که قرآن مجید بر یگانگی صراط تأکید میورزد و می گوید برای پیمودن راه رستگاری بیش از یک راه وجود ندارد و دیگر راه ها همگی انحراف از آن صراط است. چنان که می فرماید:

{وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ(1)}

1- اعراف : ۱۵۳

صفحه

۶۴

«آگاه باشید که این است راه راست، از آن پیروی کنید و از راه های دیگر که شما را از آن راه پراکنده می سازد نروید، اینها است که خدا شما را به آن سفارش کرده تا به تقوا بگرایید.»

برای رسیدن به کمال از طریق عقیده و عمل، یک صراط بیش نیست و هر نوع راهی بر خلاف آن، گز راهی است که انسان را از پیمودن راه سعادت باز می دارد. تصور نشود که این صراط واحد، مربوط به پیامبر عظیم الشأن اسلام است، بلکه تمام پیامبران مردم را به پیمودن یک راه دعوت کرده اند و آن تسلیم در برابر خداوند است.

آنچه که امروزه از آن به «صراط‌ها» یاد می‌شود، درست نقطه مقابل وحی الهی است که همواره بر «وحدت صراط» تأکید داشته و دارد.

مسئله کثرت‌گرایی که از آن به پلورالیسم (Pluralism) تعبیر می‌شود، یک تز سیاسی است نه فلسفی و هدف از آن پایان بخشیدن به نبرد عقاید و خون‌ریزی در راه آرمان‌ها است و این که هر قومی در کنار قوم دیگر، با داشتن ایده و اندیشه‌گونه‌گون زندگی کنند و عقیده یکدیگر را محترم بشمارند.

صفحه

۶۵

مثلاً مسیحی کاتولیک می‌تواند با مسیحی «پروتستانت»، زندگی کاملاً آرام داشته باشد و دیگر لازم نیست به نفي یکدیگر برخیزند.

این مطلب، غیر از آن است که جامعه بشری با داشتن عقاید مختلف و گوناگون، همگی در صراط‌حق بوده و مورد پذیرش خدای جهانیان هستند! اگر چنین است، پس تأکید بر صراط واحد و پرهیز از صراط‌های دیگر چیست؟!

به خاطر همین وحدت صراط است که قرآن و حدیث در تمام موارد از «دین واحد» سخن به میان می‌آورد نه از «ادیان» و تنها در یک روایت و آن از امام هشتم (علیه السلام) است که لفظ «دین» به صورت جمع آمده و احتمال می‌رود که حدیث نقل به معنا شده است. اصرار قرآن بر لفظ «دین» به صورت مفرد، برای این است که اصول عقیدتی و قوانین کلی در مسائل عملی، در تمام ادوار یکسان بوده و خداوند یک دین بیش نداشته و نخواهد داشت، چنانکه می‌فرماید { إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (1) }

1- آل عمران : ۱۹

صفحه

۶۶

و همه شرایع در جوهر دین و قوانین سعادت؛ مانند حرمت شراب و قمار، اختلاف ندارند.

اکنون می‌پردازیم به تشریح اصل مطلب که آن «تبیین عناصر وحدت‌ساز در قلمرو عقیده و آرمان» است:

1- یکتاپرستی و یکتاگرایی

«توحید» در جلوه‌های مختلف، رابطه‌ای است که می‌تواند همه مسلمانان را در نقطه واحدی گرد آورد. مسلمانان جهان به خدای یکتا، خالق و آفریدگار یکتا و مدبّر و گرداننده یکتا اعتقاد و باور دارند و آیات قرآن و همچنین دلایل عقلی، بر توحید در ذات و توحید در خالقیت و توحید در تدبیر گواهی می‌دهند. در زیر آسمان خدا، مسلمانی پیدا نمی‌شود که ثنویت در ذات را بپذیرد و به خالقی جز خدا و یا مدبّری جز او ببیند مگر این که از صراط مستقیم منحرف گردد.

یکی از مراتب توحید، توحید در عبادت است که همگان به آن معتقدیم و در نماز پیوسته می‌گوییم:

{إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ(1)}

اعتقاد به اصل توحید در عبادت، برای یک مسلمان کافی است، دیگر لازم نیست در فروع آن به بحث و گفتگو پردازد.

از توحید که بگذریم، نبوت عامه و نبوت خاتم رسولان، عنصر وحدت ساز است و همه مسلمانان در این اصل یک صدا هستند و یک نظریه دارند.

مسأله «خاتمیت» اصل مستحکمی است که همه مسلمانان در آن وحدت نظریه دارند و معتقدند که با آمدن پیامبر خاتم، باب نبوت لاک و مهر گردید و دیگر این باب به روی کسی باز نخواهد شد.

از این اصل که بگذریم اصل سوّمی به نام «معاد» مطرح است و همه مسلمانان معتقدند که خداوند بزرگ روزی همه را زنده می کند و نیکوکاران را پاداش و بدکاران را کیفر می دهد.

قال سبحانه:

{كُنَّ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ(1)}

«خداوند رحمت و بخشش را بر خویش واجب

گردانید و به یقین شما را در روز قیامت که در آن شکی نیست، گرد خواهد آورد».

این اصول سه گانه که از آن به عنوان «عقیده و آرمان» تعبیر می شود، عناصری است که یک میلیارد مسلمان در آن وحدت نظریه دارند و اختلاف در جزئیات، جزو مسائل کلامی است و نباید مایه اختلاف شود.

شکی نیست که در کتاب های کلامی، این اصول سه گانه به صورت گسترده مورد بحث و بررسی قرار گرفته، ولی در خود این اصول اختلافی نیست و اگر سخنی هست مربوط به فروع و شاخه های این اصول است و آنچه از ارکان اسلام به شمار می رود، خود این اصول است نه جزئیات آن.

بخاری در صحیح خود از عمر بن خطاب نقل می کند: هنگامی که علی(علیه السلام) به امر پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر فتح قلاع و دژهای خیبر مأمور گشت، از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پرسید: این نبرد تا کجا باید ادامه پیدا کند؟

پیامبر فرمود:

«قَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَتَنَهَّدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ مُنِعُوا فَيْكَ»

صفحه

۶۹

دماؤهم إلا بحقها وحسابهم علي الله(1).»

«با آنان نبرد کن تا به یگانگی خدا و رسالت محمد گواهی دهند، آنگاه که به این مرحله رسیدی خون و مال آنان محترم و حساب آنان با خداست.»

امام هشتم) علیه السلام (نقل می کند که پیامبر) صلی الله علیه وآله (فرمود): «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوا حَرَمْتُ عَلَيَّ دِمَاؤَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ(2).»

اعتراف به این اصول سه گانه، مایه ایمان، و انحراف از آن مایه کفر است، بنابراین نباید گروهی دیگر را، که هر دو در این اصول وحدت نظریه دارند، تکفیر کنند.

شایسته جهان اسلام است که بزرگان آن همایشی ترتیب دهند و در آن، حدّ ایمان و کفر را بررسی کنند و با قطعنامه ای که در آن ایمان و کفر به صورت منطقی تعریف شود، ناآگاهان را از تفرقه افکنی و تکفیر باز دارند و ندای آنان این باشد { وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ. }

همچنان که بر آنان لازم است کنگره دیگری درباره

1- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰، کتاب الإیمان.

2- بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۴۲

صفحه

۷۰

«توحید و شرک» تشکیل دهند و در آن، «حدود توحید و شرک در عبادت» را روشن سازند تا حکم برخی از مسائل که مایه تفرقه گردیده، روشن شود.

همه مسلمانان همواره بر اصل «توحید در عبادت» تأکید دارند لیکن یک رشته مسائل جزئی است که در آن ها، دیدگاه های مختلفی وجود دارد؛ مانند درخواست شفاعت از پیامبر و اولیای الهی، که جز درخواست دعا چیز دیگری نیست و یا بوسیدن ضریح و امثال آن، که برخی این نوع اعمال را عبادت نبی اندیشیده و آن را شرک می شمارند، در حالی که این نوع اعمال از روح تکریم برخاسته است و بسان بوسیدن جلد قرآن نوعی تکریم و تعظیم است. و چنین همایشی می تواند به این نوع مسائل اختلافی پایان دهد.

2- یگانگی شریعت و آیین

مقصود از شریعت و آیین، همان احکامی است که رفتار و کردار ما را از نظر فعل و ترک، محدود می سازد؛ برخی را واجب و برخی دیگر را مستحب و مواردی را مکروه و ... معرفی می کند.

همه مسلمانان در حجیت این دو اصل اختلافی ندارند و خوشبختانه امیر مؤمنان (علی) علیه السلام (هم نگهبان قرائت قرآن(1) و هم حافظ سنت پیامبر است و در روزگاری که نگارش سنت بدعت بود، او سنت پیامبر را در کتابی که بعدها به نام «کتاب علی» معروف شد، گرد آورد و تا عصر حضرت صادق(علیه السلام) در اختیار عترت بوده است.

شیعه به سنت پیامبر احترام کامل گذارده و آن را صد در صد حجت می داند و روایاتی از طریق اهل بیت(علیهم السلام) (به ما رسیده است که همگی به گونه ای به پیامبر(علیه السلام) منتهی می شود؛ زیرا پیشوایان ما حافظان سنت پیامبرند و اگر ما حدیثی را از امام صادق و باقر(علیهم السلام) (نقل می کنیم و باقی مانده سند را، تا پیامبر حذف می کنیم به خاطر واضح بودن بقیه سند است؛ زیرا همه آنان تصریح کرده اند که آنچه می گویند از پدران خود فرا گرفته اند و آنان نیز از پیامبر(صلی الله علیه و آله) آموخته اند.

امام صادق(علیه السلام) (می فرماید:

«ما مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَفِيهِ كِتَابٌ وَ سُنَّةٌ.»(2)»

1- قرائت فعلی قرآن از آن عاصم است که از علی(علیه السلام) (اخذ کرده است.

2- کافی، ج ۱، صص ۶۲ - ۵۹ باب الردّ إلی الکتاب و السُنَّة.

«پدیده ای نیست مگر این که حکم آن در کتاب و سنت است.»

مردی از پیشوای هفتم حضرت موسی بن جعفر(علیهم السلام) (پرسید:

«أَكُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ أَوْ تَقُولُونَ فِيهِ؟ قَالَ: بَلَى كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ(1)».

«آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر وجود دارد یا شما چیزهایی از خود نیز می گوئید؟ (امام) علیه السلام(فرمود: همه چیز در کتاب و سنت پیامبر اوست.»

بنابراین، روایاتی که از پیشوایان شیعه نقل می شود، اخبار «مسند» است نه «موقوف»؛ زیرا باقی مانده سند به خاطر روشنی و وضوح حذف شده است.

نکته ای که لازم به تذکر است، این است که پیشوایان اسلام بر اثر مواهب الهی، احکامی را از قرآن و سنت استخراج می کردند که افهام عادی را توان چنین استنباط نبود و لذا می گفتند همه چیز در کتاب و سنت است، در حالی که در مراجعه سطحی، حکم مورد نظر آنان در

1- همان.

صفحه

۷۳

کتاب و سنت نیست.

مادر اینجا نمونه ای را می آوریم تا کیفیت فهم برتر آنان را کتاب و سنت روشن شود.

در عصر متوکل مردی مسیحی با زن مسلمانی عمل منکری را انجام داد، آنگاه که خواستند بر او حدّ الهی اجرا کنند، او اسلام آورد تا از این طریق حد را از خود دفع کند، یحیی بن اکثم گفت: حد ساقط است؛ زیرا ایمان، حکم سابق را محو می کند. برخی دیگر از قضات گفتند: باید سه حد بر او جاری کرد!

سرانجام متوکل تصمیم گرفت نامه ای به حضرت هادی (علیه السلام) بنویسد و حکم موضوع را از وی بپرسد. وقتی نامه متوکل رسید، امام نوشت: «يُضْرَبُ حَتَّى يَمُوتَ»؛ «می زنند تا بمیرد».

فقیهان در باری از علت حکم امام جویا شدند، بار دیگر متوکل نامه ای به حضرت نوشت و علت حکم را پرسید امام در پاسخ نامه این دو آیه را نوشت:

{قَلَمًا رَأَوْا بِأَسْنَانًا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَانًا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ

صفحه

۷۴

الْكَافِرُونَ(1)}

«پس چون سختی عذاب ما را دیدند، گفتند: فقط به خدا ایمان آوردیم و به آنچه او را شریک وی قرار می دادیم کافریم. ولی هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آنها سودی نبخشید سنت خداست که از دیرباز درباره بندگان، و آنجاست که ناباوران زیان کرده اند».

امام هادی (علیه السلام) (از این آیه، حکم حادثه را استنباط کرد و روشن ساخت ایمانی که محصول خوف از اجرای حد باشد، بسان ایمان به هنگام نزول عذاب است و چنین ایمانی نمی تواند نجات بخش باشد. مسلم است که استنباط این حکم کار انسان عادی نیست بلکه کار انسانی است که باید از مواهب برتری برخوردار باشد و بسان مصاحب موسی، دانش الهی و «لدنی» داشته باشد؛ چنان که درباره مصاحب موسی می فرماید:

{فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِبْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا(2)}

1- غافر : ۸۵ - ۸۴

2- كهف : ۶۵

صفحه

۷۵

3- وحدت رهبري

از عناصر سازنده «تقريب»، اتفاق مسلمانان بر وحدت رهبري است و اين كه رهبري را از آن خدا و رسول وي، و اولي الامر مي دانند و همگان اين اصل را از وحى الهي برگرفته اند، آنجا كه مي فرمايد:

{أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ(1)}

«از خدا اطاعت كنيد و از رسول و صاحبان فرمان از خودتان نيز اطاعت كنيد.»

رهبري اين گروه، در مسائل خاص سياسي خلاصه نمي شود، بلكه همه جوانب زندگي جامعه اسلامي را فرا مي گيرد، از اين جهت بايد در گروه سوم، شرايطي مانند تقوا و علم و دانش برتر وجود داشته باشد كه صلاحيت آنان را بر امر رهبري بيمه كند.

4- وحدت هدف

وحدت در هدف نيز از عوامل سازنده وحدت است. امت اسلامي معتقد است كه بايد جامعه را به سوي

1- نساء : ۵۹

صفحه

۷۶

خوبي ها و نيكي ها و فضيلت و مكرمت سوق داد؛ چنان كه مي فرمايد:

{كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ(1)}

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شدید، به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند باز می دارید و به خدا ایمان دارید. اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، قطعاً برایشان بهتر بود، برخی از آنان مؤمنند ولی بیشترشان نافرمانند.»

یکی از اهداف رسالت پیامبر که همه مسلمانان باید در تحقق آن کوشا باشند، محو شرک و بت پرستی در جهان و جایگزین ساختن توحید به جای آن است و این هدف بزرگ به وسیله مسلمانان در جهان تحقق خواهد پذیرفت و از شرک و بت پرستی اثری باقی نخواهد ماند چنان که می فرماید:

1- آل عمران : ۱۱۰

صفحه

۷۷

{هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ(1)}

«او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.»

بنابراین، امت اسلامی در عقیده و شریعت، در امر قیادت و رهبری و در غرض و هدف، وحدت نظریه دارند و باید در مجامع جهانی با هم همکاری کنند، نه این که به تکفیر و تفسیق یکدیگر بپردازند. خوشبختانه بزرگان اهل سنت در اعصار پیش، پیروان خود را از تکفیر گروه دیگر برحذر داشته اند.

سرخسی که از تلامیذ ابوالحسن اشعری است می گوید:

«استاد ما در خانه من بستری بود. او وقتی احساس کرد که آخرین روزهای زندگی خود را می گذراند به من دستور داد در حدّ امکان شاگردان او را گرد آورم، از این جهت از آنان دعوت به عمل آمد و او به عنوان آخرین سخن، رو به آنان کرد و گفت: شاهد

1- توبه : ۳۳

صفحه

۷۸

باشید من کسی را که بر قبله مسلمانان نماز بگزارد، به خاطر صدور گناهی تکفیر نمی کنم؛ زیرا همه را دیده ام که به خدای واحد اشاره کرده و همگی در پوشش اسلام قرار دارند(1)».

شایسته است از امام ابوالحسن اشعری تقدیر شود؛ زیرا او نام کتاب خود را «مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین» نهاد و مفاد آن این است که همه گروه هایی که در کتاب، از آنها سخن به میان آمده، مسلمان و نماز گزارند، هر چند در یک رشته مسائل کلامی با هم اختلاف دارند.

ابن حزم می گوید: از ابوحنیفه و شافعی و سفیان ثوری نقل شده است که نمی توان مسلمانی را تکفیر و تفسیق کرد(2).

عضدی در مواقف می گوید: بزرگان متکلمین و فقها بر این رأیند که نمی توان کسی از اهل قبله را تکفیر کرد. سپس می گوید: مسائلی که مورد اختلاف آنها است چیزی نیست که پیامبر و یاران او درباره آنها بحث کرده باشند. از این جهت اختلاف در این مسائل ضرری به

1- شعرانی، بواقیت و جواهر، ص ۵۸

2- ابن حزم، الفصل، ج ۳، ص ۲۴۷

صفحه

۷۹

اسلام نمی زند(1).

گفتنی است که بخش مهمی از بحث اختلافات مسلمانان مربوط به مسائل کلامی و فقهی است و هیچ یک از آنها مانع از تقریب نیست و هر فردی در پیشگاه خدا، با حجتی که بر اندیشه خود دارد، معذور است.

از باب نمونه در زمان مأمون در میان متکلمان، مسأله حدوث و قدم قرآن مطرح گردید و پی آمدهای تنیدی از قبیل تفرقه و تبعید داشت، و شیوه شایسته را احمد بن حنبل، که سردمدار قدم قرآن و یا عدم حدوث آن بود، برگزید. او در این مسأله اصلاً اظهار نظر نکرد، چون معتقد بود که قرآن و سنت در این مورد چیزی نگفته است، اما دست های مرموزی از مسیحیان، به طرح این مسأله دامن می زدند، تا از اعتقاد به قدیم بودن قرآن، قدم «مسیح» و «کلمة الله» را توجیه کنند و از این آب گل آلود ماهی بگیرند، از این جهت پیشوایان شیعه نسبت به این مسأله راه دیگری را برگزیدند. وقتی از آنان درباره حدوث و قدم قرآن پرسیده شد، فرمودند: ما می گوئیم قرآن کلام خدا است(2).

1- مواقف، ص ۳۹۲

2- توحید صدوق، ص ۲۲۴، حدیث ۵

صفحه

۸۰

البته این نوع سخن گفتن در موردی بود که سؤال کننده را توان اندیشه در این مسائل نبود ولی نسبت به گروهی که می توانستند با موازین عقلی در این مسائل غور کنند، بیان دیگری داشتند؛ چنان که امام هادی(علیه السلام) در پاسخ نامه محمد یقطینی نوشت:

«وَلَيْسَ الْخَالِقُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَمَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ(1)».

«آفریدگاری جز خدا نیست و جز او همه مخلوقند؟» (طبیعی است که خود قرآن هم مخلوق می باشد.)

تا اینجا با عناصر وحدت ساز یا تقریب آفرین آشنا شدیم، لیکن یک رشته موانع در طریق تقریب وجود دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد.

موانع تقریب

1- اختلافات کلامی و فقهی

پس از گذشت سه قرن از آغاز اختلافات کلامی، اهل سنت سرانجام در اصول عقاید مقلد یکی از دو امام گردیده اند و آن دو عبارتند از: «اشعری» و «ماتریدی».

1- همان، حدیث ۴

صفحه

۸۱

اما معتزله که از نظر ما شاخه ای از اهل سنت هستند - هر چند از نظر اهل سنت جزو آنان نمی باشند - برای خود مکتب خاصی دارند و به مرور زمان نابود شده و از آنان اثری جز چند کتاب باقی نیست.

شیعه در مسائل کلامی به سه گروه تقسیم می شوند: «اثنی عشری»، «زیدی» و «اسماعیلی» ولی اگر حقیقت این مذاهب کلامی، چه در سنی و چه در شیعه، شکافته شود خواهیم دید اختلاف در مسائلی است که ارتباطی به ایمان و اسلام ندارد و اگر مسلمان درباره آنها سخن نگوید مشکلی نخواهد داشت. مسائلی مانند:

الف: صفات خدا عین ذات اوست یا زاید بر آن؟

ب: قرآن کریم قدیم است یا حادث؟

ج: افعال بندگان، مخلوق خداست یا مخلوق انسان ها؟

د: خدا در سرای دیگر قابل رؤیت هست یا نه؟

و ... که هرگز اسلام و ایمان وابسته به آنها نیست.

درست است که حق در این مسائل یکی بیش نیست و راه آن برای پویندگانش باز است و طبعاً یکی از گروه ها بر خطا بوده و دیگری بر صواب، ولی این جریان چنان نیست که هر فرقه ای فرقه مخالف را تکفیر کند!

صفحه

۸۲

از این بیان روشن می‌شود که اختلاف در مسائل فقهی نباید مایه تنش در میان فرق اسلامی شود و لازم است بدانیم که اختلاف میان فقها و علمای اهل سنت، کمتر از اختلاف فقهای شیعه با فقهای اهل سنت نیست؛ مثلاً شافعی می‌گوید: تماس بدنی با همسر ولو بدون احساس شهوت، مایه بطلان وضو است، در حالی که دیگران با این نظر مخالف اند ولی در همین حال، نمازگزاران شافعی بر امام حنفی اقتدا می‌کنند، هر چند امام جماعت با همسر خود تماس برقرار کرده باشد، چون امام حنفی بر صحت وضوی خود حجت دارد، روی این اصل برادر سنی باید به امام شیعی اقتدا کند؛ زیرا هر کدام برای خود در پیشگاه خدا حجت دارند.

بزرگترین مانع تقریب

بزرگترین مانع تقریب میان شیعه و سنی، مسأله رهبری بعد از درگذشت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) است.

اهل سنت معتقدند که خلیفه پس از رسول خدا، در سقیفه گزینش شد و ابوبکر به عنوان خلیفه مسلمین رأی آورد، در حالی که شیعه منصب امامت را یک منصب الهی می‌داند که باید متصدی آن به وسیله پیامبر تعیین

صفحه

۸۳

شود و پیامبر آن را در عصر خود معین کرد و در غدیر خم بر ولایت و امامت (صلی الله علیه و آله) تصریح نمود.

درست است که این اختلاف به صورت یک اختلاف حادّ بر تقریب مسلمانان سایه افکنده، لیکن اگر مسأله را از دیدگاه اهل سنت مطالعه کنیم، خواهیم دید که با توجه به اصول آنان، این اختلاف مانع تقریب نیست؛ زیرا مسأله امامت در نزد آنان، از شاخه های امر به معروف و نهی از منکر است.

توضیح این که: یکی از واجبات، امر به معروف و نهی از منکر است و انجام این فریضه، بدون وجود امام مطاع میسر نیست، بنابراین از باب مقدمه واجب) امر به معروف و نهی از منکر) لازم است امامی برگزیده شود تا در پرتو قدرت او، این فریضه جامه عمل بپوشد.

همگی می‌دانیم که مسأله امر به معروف و نهی از منکر، یک مسأله فقهی است و مقدمه آن، (نصب امام) از آن فراتر نیست. در این صورت، چنین اختلافی در مسأله فقهی نباید مانع تقریب شود.

عضد الدین ایچی در موافق می‌گوید:

«وَالْإِمَامَةُ عِنْدَنَا مِنَ الْفُرُوعِ وَإِنَّمَا ذَكَرْنَاهَا فِي عِلْمٍ

صفحه

۸۴

الْكَلَامِ تَأْسِيًّا بِمَنْ قَبْلَنَا (1)».

«امامت نزد ما از فروع است و اگر آن را در دانش کلام وارد کردیم، به خاطر پیروی از پیشینیان است.»

تفتازانی می‌گوید:

«لا نزاع في أنّ مباحث الإمامة بعلم الفروع أليق لرجوعها إلي أنّ القيام بالإمامة و نصب الإمام الموصوف بالصفات المخصوصة من فروع الكفايات وهي أمور كئيبة، تتعلّق بها مصالح دينية أو دنيوية ولا ينتظم الأمر إلا بحصولها(2)»

«جاي سخن و گفتگو نیست که امامت به فقه ارتباط بیشتری دارد؛ زیرا جز این نیست که ایجاد امامت با نصب پیشوایی که دارای صفات مخصوص باشد، از واجبات کفایی است و واجب کفایی آن رشته اموری است که مصالح دینی و دنیوی مسلمانان به آن وابستگی کامل دارد و امور مسلمین در پرتو آن تنظیم می شود.»

با توجه به این نصوص، نباید مسأله امامت در نزد

1- موافق، ص ۳۹۵

2- شرح مقاصد، ج ۲، ص ۲۷۱

صفحه

۸۵

برادران اهل سنت مانع از تقریب شود بلکه باید اختلاف در این مورد را، با توجه به این اصل، بسان دیگر اختلافات فقهی تلقی کرد.

در گذشته، فقیهان اهل سنت در برابر یکدیگر از اهل «گذشت و اغماض» بهره می گرفتند، همگی می دانیم که ابوحنیفه قنوت را مشروع نمی داند، در حالی که شافعی آن را مستحب می شمارد ولی آنگاه که شافعی در بغداد به زیارت قبر ابوحنیفه رفت، در کنار مرقد او دو رکعت نماز گزارد و قنوت به جا نیاورد وقتی از فلسفه آن پرسیدند، گفت: «توقیراً للإمام»؛ «به پاس احترام ابوحنیفه این مستحب را ترک کردم.»

تاریخ می گوید: عمر بن عبدالعزیز از جهت دادگری و تعصب دینی، بسان خلفا بود؛ یعنی او را هم مسلمانان برگزیده بودند ولی اعتقاد و عدم اعتقاد به خلافت او، هیچ گاه مایه اختلاف و دو دستگی نیست در حالی که اختلاف در خلافت خلفا، در طول قرن ها، بزرگترین سد میان مسلمانان بوده است، اکنون پرسش این است که چه فرقی است میان خلافت او و دیگر خلفا.

استاد بزرگوار ما آیت الله العظمی بروجردی(قدس سره)

صفحه

۸۶

می فرمود: مسأله خلافت را می توان به دو شیوه مطرح کرد:

الف : زمامدار مسلمانان پس از درگذشت پیامبر چه کسی بود؟

ب : پس از درگذشت پیامبر(صلی الله علیه وآله) مرجع علمی مسلمانان کیست؟

بحث به شیوه نخست، یک بحث تاریخی است و نزاع در آن چندان مفید نیست. بالأخره هر چه بود عصر آن گذشته و نمی توان در آن به وحدت کلمه رسید.

اما بحث به شیوه دوم کاملاً زنده و حائز اهمیت است. مسلمانان، به یقین، پس از درگذشت او، به مرجع علمی قوی و نیرومند، که قرآن را تفسیر کند و موضوعات نو ظهور را بیان نماید و شبهات را پاسخ بدهد، نیاز مبرم داشتند و طبیعی است رسول خدا(صلي الله عليه وآله) برای رفع این نیاز مرجعی را معرفی کرده است و این مرجع به حکم حدیث ثقلین جز اهل بیت(علیهم السلام) کسی نیست، اگر مسلمانان جهان، مرجعیت علمی اهل بیت(علیهم السلام) را به حکم این حدیث متواتر بپذیرند، مشکلات زیادی از سر راه تقریب برداشته می شود.

صفحه

۸۷

2- اختلافات قومی

دو مین چیزی که مانع از تقریب مسلمانان می شود اختلاف قومی و عنصری و نژادی است. قرآن مجید و سنت رسول گرامی و عمل مسلمین در صدر اسلام، بر این مانع پیروز شد و وحی الهی جامعه بشری را با این خطاب مخاطب ساخت:

{ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (1) }

«ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله کردیم تا یکدیگر را بشناسید، در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پر هیزگارترین شماست، بی تردید خداوند دانا و آگاه است.»

ولی در قرن ۱۹ برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و تقسیم کشور بزرگ اسلامی به کشورهای کوچک، مسأله قومیت بار دیگر بر سر زبان ها افتاد و عوامل اجانب، به قومیت اصالت بخشیدند و به تحقیر دیگر نژادها پرداختند. در کشورهای عربی اندیشه «پان عربیسم» و در کشور عثمانی و ترکیه فعلی «پان ترکیسم» و در ایران

1- حجرات : ۱۳

صفحه

۸۸

«پان ایرانیسم» را زنده کردند و هر قومی، قوم دیگر را تحقیر کرد و خود را محور فضیلت و برتری دانست و هنوز هم این نعره جاهلی در بیشتر کشورهای اسلامی جنبه محوری دارد در حالی که اسلام با آن مبارزه کرده است.

گفتنی است مسأله نژاد و احترام به خاک و زبان، می تواند دو معنای مختلف داشته باشد؛ یکی بسیار مستحسن و دیگری کاملاً زشت و منفور.

انسان از این نظر که در سرزمینی دیده به جهان گشوده و از مواهب آنجا بهره گرفته، به آن منطقه مهر بورزد و در عمران و آبادی آن بکوشد و ... چنین گرایشی به نژاد و یا آب و خاک و یا زبان، بسیار مستحسن است؛ زیرا حقی را که آب و خاک و مردم منطقه به گردن او دارند ادا کرده است.

ولی اگر انسان به خاطر وابستگی به قومی و یا زبانی و خاکی خود محور گردد و در صدد تقویت قومی و تضعیف دیگران برآید و ... چنین قوم گرایی، همان ناسیونالیسم مبغوض و شوم است که اسلام آن را محکوم کرده است و برتری را در تقوا و ایثار دانسته است و به وابستگی هایی مانند زبان و خون، ارزشی قائل

صفحه

۸۹

نشده و فخر فروشی از این طریق را انگیزه جاهلی معرفی کرده است.

3- ناآگاهی از عقاید همدیگر

یکی از موانع تقریب، ناآگاهی فرق اسلامی از عقاید همدیگر است؛ ناآگاهی که همراه با یک رشته تهمت ها و ناروایی ها است، مسلماً چنین ناآگاهی مایه خصومت و دوئیت خواهد بود.

اکنون در اینجا نمونه هایی را یادآور می شویم تا پایه تأثیر این جهل بر تفرقه و دو دستگی روشن شود:

*در سال ۱۳۳۶ به زیارت خانه خدا مشرف شده بودم و در بازار مکه وارد مغازه ای شدم تا چیزی به عنوان سوغات تهیه کنم، اتفاقاً صاحب آن نیز از قبل با من آشنا بود. او در صدد بود از عقاید من آگاه شود، از این رو پرسید: شما شیعیان بعد از نماز با حرکت دادن دست های خود، چه می گوئید؟

گفتم: می گوئیم: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر.

او با شگفتی گفت: من شنیده ام که شما سه بار می گوئید: خان الامین!

جایی که پایه اطلاع یک تاجر مکی، که هر سال با

صفحه

۹۰

هزاران شیعی سر و کار دارد، این باشد، باید دید پایه اطلاعات دور افتادگان از این مکتب چگونه است؟!

باید دانست که جمله «خان الامین» شعار یهودیان است که می گویند جبرئیل امین خیانت کرد و نبوت را که از آن آل اسحاق بود به آل اسماعیل تفویض کرد و از این جهت جبرئیل را دشمن می شمارند و شعار خان الامین سر می دهند.

متأسفانه این شعار ناروا که ساخته اندیشه ناپاک یهود است، به شیعه نسبت داده می شود(1).

*باز در همان سال یکی از مدرسان حرم شریف که به منزل او وارده شده بودم، به دیدنم آمد و پس از مذاکراتی پرسید:

«هَلْ لِلشِيعَةِ تَأْلِيفٌ؟»؛ «آیا شیعه کتابی دارد؟»

گفتم: یالأسف، شخصی در امّ القرای اسلام به سر می برد ولی تا این حد از فرهنگ شیعه ناآگاه است. در حالی که روزگاری مکه و مدینه مرکز شیعه بود (2) و سالیان

1- تفسیر رازی، ج ۱، تفسیر آیه { قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبًا بِإِذْنِ اللَّهِ } بقره : ۹۷

2- ابن حجر در مقدمه کتاب «الصواعق المحرقة» علل نگارش کتاب خود را چنین می نویسد: «ثم سئلت قديماً في إقراءه في رمضان سنة ۹۵۰ هـ . بالمسجد الحرام لكثرة الشيعة و الرافضة و نحوهما بمكة المشرفة أشرف بلاد الإسلام» «صواعق المحرقة، ج ۳».

صفحه

۹۱

درازی حاکمان مکه را شرفاً تشکیل می داده اند که بر مذهب شیعه زیدی و یا امامی بودند، ولی تبلیغات سوء آن چنان اثر نهاده که مدرس حرم از اصالت شیعه تا این حد ناآگاه است که حتی نام کتب شیعه را نشنیده است! مقداری با او سخن گفتیم و چند کتابی که در اختیارم بود تقدیمش کردم.

تقیه سلاح انسان ضعیف است

یکی از آثار سوء ناآگاهی از عقاید شیعه، این است که تقیه را به معنای نفاق می گیرند و خیال می کنند که شیعه همه جا با گروه اهل سنت از در تقیه وارد می شود و واقعیات را کتمان کرده، تظاهر به وفاق می کند.

در حالی که تقیه سلاح انسان ضعیفی است که در کشوری زندگی می کند و در آنجا آزادی ها مصادره شده و کسی که بر خلاف نظر حاکم سخن بگوید، قلع و قمع می شود در اینجا فرد ضعیف چاره ای جز کتمان عقیده ندارد. ولی این، به این معنا نیست که شیعه پیوسته بر

صفحه

۹۲

اصل تقیه تکیه کرده و کتاب های خود را بر این اساس می نویسد یا پیوسته بر این اساس سخن می گوید.

و به دیگر سخن: تقیه مربوط به انسان خاص و در جریان خاصی است، آنجا که فرد ضعیف ناچار می شود عقیده خود را کتمان کند و بر طبق خواسته حاکم عمل نماید ولی تا کنون دیده و شنیده نشده است که یک دانشمند شعبی کتابی را بر وفق تقیه بنویسد.

اخیراً کتابی به نام «العقيدة الإسلامية» (در 150 اصل، از این جانب منتشر شده که در آن، به مجموع عقاید شیعه امامیه پرداخته و از اصیل ترین کتاب های شیعی، همراه با آیات قرآنی و احادیث نبوی بهره گرفته است. و هر فردی اگر بخواهد از عقاید شیعه آگاه شود، می تواند به این کتاب مراجعه کند و خوشبختانه این کتاب به زبان های مختلف نیز ترجمه شده است.

تقیه اصل قرآنی خدشه ناپذیر است که هوای الهی آن را بر افراد ناتوان گرفتار در چنگال ظالمان تجویز کرده است. مفسران می گویند: وقتی قریش، عمار و پدر او یاسر و مادر وی سمیه را دستگیر کردند و از آنان خواستند که بر آیین اسلام کفر ورزند، یاسر و سمیه از اظهار خودداری کردند و در نتیجه کشته شدند ولی عمار

صفحه

۹۳

با آنان موافقت کرد و آزاد شد و گریه کنان به سوی پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد، پیامبر اشک از چشمان او پاک کرد و فرمود: «إِنَّ عَادُوا لَكَ فَعُدْ لَهُمْ بِمَا قُلْتَ»؛ «اگر بار دیگر گرفتار شدی، باز خواسته آنان را عملی کن» (1).

تقیه یک اصل عقلایی است و اساس آن را تقدیم اهم بر مهم تشکیل می دهد و مؤمن آل فرعون، با این که عقیده محکمی داشت، ولی آن را مکتوم و پنهان می ساخت تا از این طریق بتواند جان و عرض خود را از تعریض فراعنه حفظ کند و به موسی و بنی اسرائیل خدمت نماید. چنان که وحی الهی درباره او می فرماید:

{ وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ (2) } ...

«آیا مردی را می کشید به خاطر این که می گوید پروردگارش خداست؟»

ممکن است گفته شود: این دو آیه و همچنین آیه { لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ

1- طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۸۸؛ کشاف، ج ۲، ص ۴۳۰؛ قرطبی، الجامع أحکام القرآن، ج ۴، ص ۵۷

2- غافر : ۲۸

صفحه

۹۴

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً (1) { مربوط به تقیه از کافر است، نه تقیه از مسلمان. ولی پاسخ آن وحدت ملاک است، هرگاه حاکم اسلامی بسان حاکم کافر آزادی های مشروع را مصادره کند و نفس ها را در سینه خفه سازد، مسلمانان چاره ای جز تقیه و ممانعت ندارند و این حقیقتی است که بسیاری از دانشمندان اهل سنت بر آن تصریح کرده اند. عبارت امام شافعی، که رازی آن را نقل کرده، چنین است:

او در تفسیر آیه { إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً } می گوید:

«ظاهرُ الآيةِ علی أنَّ التَّقِيَّةَ إِنَّمَا تَحَلَّ مَعَ الْكُفَّارِ الْغَالِبِينَ إِلَّا أَنْ مَذَهَبَ الشَّافِعِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (هُوَ أَنَّ الْحَالَةَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِذَا شَاكَتِ الْحَالَةَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْكَافِرِينَ، حَلَّتِ التَّقِيَّةُ مَحَامَاةً عَنِ النَّفْسِ) (2)»

«ظاهر آیه این است که تقیه در مقابل کافر غالب مشروع است، ولی امام شافعی می گوید: اگر شرایط حاکم بر مسلمانان بسان شرایط مسلمانان با کافران باشد، تقیه برای حفظ نفس جایز است.»

1- آل عمران : ۲۸

2- رازی، مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۳، در تفسیر آیه یاد شده در متن.

صفحه

۹۵

بدا، یکی از معارف قرآن است و آیاتی درباره آن فرود آمده و احادیثی به تشریح آن پرداخته، همچنین دانشمندان اسلامی بر صحت آن اتفاق نظر دارند و به دیگر سخن: محتوای بدا چیزی نیست که مسلمانان آگاه از قرآن و سنت پیامبر بتواند آن را انکار کند، فقط از لفظ آن وحشت دارند، در حالی که در معارف و عقاید، مضمون و محتوا مطرح است نه لفظ و تعبیر.

حقیقت بدا، جز این نیست که انسان با اعمال نیک و بد خود، سرنوشت خود را دگرگون سازد، همچنان که قوم یونس به وسیله توبه و انابه سرنوشت بد خود را، که نزول عذاب الهی بود، دگرگون ساختند و عذاب را از خود دفع کردند؛ چنان که قرآن کریم می فرماید:

{قُلُوا كَانَتْ قُرْيَةٌ آمَنَتْ فَتَفَعَّلَهَا إِيْمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَيَّ حِين(1)}

«چرا هیچ یک از شهرها و آبادی ها ایمان نیاوردند که مفید به حالشان باشد مگر قوم یونس، آنگاه که ایمان

1- یونس : ۹۸

صفحه

۹۶

آوردند عذاب رسوا کننده را از زندگی آنان برطرف کردیم و تا مدت معینی آنها را بهره مند ساختیم».

مضمون آیه، همان محتوای «بدا» است؛ یعنی چیزی که همه مسلمانان در آن اتفاق دارند و می گویند فرد و جامعه می توانند با اعمال پاک و نیک و یا آلوده و زشت خود، سرنوشت موجود و حاکم بر خود را دگرگون سازند.

پاسخ یک سؤال

گاهی می پرسند: محتوای «بدا» مورد پذیرش همگان است و آیات قرآنی بر صحت آن گواهی می دهند، چه آیه ای صریح تر از این که می گوید:

{وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْاَفْرِیِّ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ وَلَکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ(1)}

«هرگاه مردم شهرها ایمان آورده، تقوا پیشه می کردند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برای ایشان می گشودم، ولی تکذیب کردند پس به کیفر

1- اعراف : ۹۶

دستاوردشان گرفتیم».

ولي سؤال این است که: چرا از این اصل به جمله «بد الله في قوم يُونس» تعبیر می شود؛ چون مفاد ظاهري آن این است که برای خدا مخفی بود سپس چیز جدیدی آشکار گشت و اراده قطعی بر این تعلق گرفته بود که آنان را کیفر دهد، سپس تبدیل رأی به او دست داد.

پاسخ آن روشن است و آن این که به کار بردن این لفظ درباره خدا، از باب «مجاز» است نه حقیقت، همچنان که به کار بردن لفظ «مکر» و «استهزاء» در مورد خدا از باب مجاز است؛ چنان که می فرماید:

{أَفَأَمَّنُوا مَكَرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ(1)}

«آیا از مکر و حيله خدا مطمئن گشته اند، از مکر خدا جز قوم زیانکار کسی مطمئن نمی باشد».

و علت به کار بردن این جمله که: «با مقام ربوبي سازگار نیست» این است که یک چنین جریانی از نظر بشرهای عادی نوعی «بدا» است؛ یعنی ظهور پس از خفا

1- اعراف : ۹۹

است، گویا بشر از دیدگاه خود سخن می گوید:

اتفاقاً در حدیث پیامبر، خود این جمله وارد شده است.

بخاری نقل می کند: «ثَلَاثَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ: الْأَبْرَصُ وَالْأَعْمَى وَبَدَا لَّهُ أَنْ يُبَيِّنَ لَهُمْ قَبَعَتْ مَلَكًا(1)»...

برای آگاهی بیشتر از احادیث مربوط به بدا، مراجعه شود به کتاب «الدَّرُّ الْمَثُورُ» (سیوطی، 2)

آقای شیخ عبدالعزیز که مفتی اهل سنت در استان سیستان و بلوچستان در خبرگان نخست بود و در کمیسیون مربوط به احوال شخصیه همکاری داشتیم، روزی مسأله بدا را مطرح کرد، به او گفتم بدا به معنای امکان تغییر سرنوشت با اعمال صالح و طالح است. او گفت: کتابی از قدمای شیعه معرفی کن که این اصل را به این نحو تفسیر کرده باشد، کتاب «أوائل المقالات» شیخ مفید را در اختیارش نهادم. او پس از چند روز، کتاب را باز گرداند و گفت: اگر معنای «بدا» همین باشد که مؤلف

1- صحیح بخاری، ص ۴، ص ۱۷۲، باب حدیث الأبرص و الأعمی و الأعرج.

این کتاب می گوید، همه مسلمانان به آن معتقدند.

این حادثه حاکی از آن است که جهل و ناآگاهی از عقاید و مشترکات شیعه، از موانع تقریب است و بانشر کتاب های اصیل شیعه می توان بسیاری از بد بیني ها را زدود.

یکی از گام های بلندی که برای «تقریب» برداشته ایم، نگارش کتابی است به نام «طبقات الفقها» در ۱۶ جلد، که ۱۰ جلد آن منتشر شده و ۶ جلد دیگر آن در دست تألیف و انتشار است. دو جلد اول آن مقدمه است که در نخستین جلد آن، مصادر فقه در نزد شیعه و سنی آمده و در جلد دوم آن ادوار فقه آن دو مطرح شده است ولی در تمام موارد از میراث فقهی همگان تجلیل شده، هر چند در مواردی به احقاق حق پرداخته ایم.

در پایان باید به برادران اهل سنت بگویم که: «ما يَجْمَعُنَا، أَكْثَرُ مِمَّا يُفَرِّقُنَا»؛ «مشترکات ما فزونتر از متمیزات ما است».

أَنَا لَتَجْمَعُنَا الْعَقِيدَةَ أمة *** وَيَضُمُّنَا دِينَ الْهُدَى أَتْبَاعاً

ويؤلف الإسلام بين قلوبنا *** مهما ذهبنا في الهوي أشياعاً

* * *